

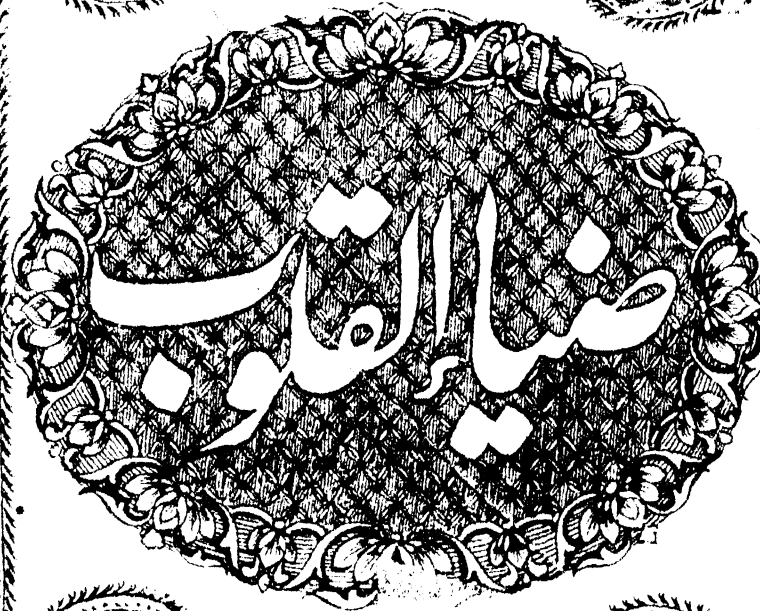
UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234114

UNIVERSAL
LIBRARY

اذكروا الله في نعمه المحيية

طالبان علیج تیر دورنی اثر واد که بعون خداوند ذواجلال صلابت زینت دل کتا بحیرت کتو



مصنف: ... ماه حضرت حاجی امداد الله صاحب مظلوم

مطبع وانی محل محمد عود
در محبت با همه آلاء علی

جاریست که هر آنچه از زبان و قلم شخصی که باو عقیدت و ارادت دارند می براید موثر و مفید تر می شود
 اگر چه همون در کتب موجود باشد لهذا آنچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسید از کما
 و اشغال ضروریه چشیده و قادریه و نقشبندیه می نگارم شاید که دعای همت سالکان و باعوان
 تحریر این ساله این مدبر را هم کار آرد و شاید مقصود رخ نماید بعد نیست **اللَّهُ يَهْدِي**
مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اکنون باید دانست که اکثر اذکار و اشغال حضرات چشیده
 و قادریه بسبب اتحاد و اتقان بت بزرگان هر دو خاندان عالیشان مخلوط گردیده اند و آن
 شغل که خاص چشیده راست قادریه میکنند آنکه مختص بقادریه است چشیده هم بعمل می آرد و آن
 واحد است لهذا این ناچیز نیز چندان تفریق نکرده اشغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد
 و خود را بری از سهو و خطا ندارد بر سالک تفریقش واضح خواهد شد تا نام این **لِصَاحِبِ الْقَلْبِ**
 نهاده شد و الله ولی التوفيق مقدمه بدان **إِنَّكَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى طَرِيقِ سَلْوَى الْحَقِّ** که
 سالک چون خواهند که توفیق سلوک اهل حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت **يَهْدِي**
اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ در دل او فرو و آید و رنگ ضلالت و گمراهی از سینه او
 بزداید پس این طام دنیا بردل او سرد شود و طلب آخرت در سینه او گرم گردد و کف بمان
 زند و قدم در رکاب ندامت آورده بر اسپ استغفار سوار بوده عزم باخیرم کند و جمله معاصی
 پس پشت انداخته و بسوی تاملات عبادات حق تعالی آرد در آن وقت او را از مرشد **کامل**
 راه دیده جامع شریعت و طریقت که مقدار وقت باشد چاره نبود که خود را در پایی سعادت
 خدمت او باندازد و دست در دامن دولت او بآویزد تا از مکان بدلطیانی و مکروهات نجات
 که را بن سالک انبیا بین توجه او محفوظ ماند و در معالجه امراض باطن خود بر حسب ارشاد او مشغول
 شود که تا وقتیکه همه امراض معنوی که صفات ذمیه اند مثل حسد و تجمل و کبر و کینه و عجب
 و ریاضت غیره دفع نشود و بجای آنها همه اوصاف حمیده چون علم و حلم و سخا و تواضع
 و زکات نفس و رضا و تسلیم و غیره کم میزدون کم خفتن کم گفتن کم با خلق بودن **کامل**

توضیح این است که در این کتاب
 از بعضی از اشغال و احوال
 سالکان و باعوان
 سخن به میان آمده است
 که در کتب دیگر
 یافت نمی شود

استعداد وصول الی الله میریاید لهذا صحبت مرشد و اتباع او ضرور افتخار چنانکه در این نیز سینه زانو قوله تعالی
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ه قوله تعالی
 وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ يَرُدُّكُمْ جَامِعًا صِرَاطًا سَوِيًّا وَآمُرْتُمْنِي وَجَبَّحْتُمُ الْمَنَافِعَ وَمَضَىٰ
 نَابُان صادق و صادقان منیب همین قوم اند و بیعت و صحبت سنت است فعل رسول الله صلی
 علیه و سلم و آله و اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا
 يَبَايِعُونَ اللَّهَ أَيْضًا إِذْ يَبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
 لهذا فرموده اند الشَّجَرَةُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ و نیز مقتدایان بین فرموده اند
 مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّوْحِيدِ چنانکه اینجا صحبت نبی ضرورت
 اینجا نیز از ان شیخ بودن ضمیمه بود لاریب بلا شبه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده کار بفرمان او کند
 و جنگلی اختیار و اراده خود بدست اختیار مرشد دهد امید قولیست که زود بمنزل مقصود برسد
 انشاء الله تعالی تمثیلیه حالا طریق سلوک محل تجریمی آید مفصل در وقت سلوک و شرح خواهد
 بد آنکه طرق سلوک بی نهایت اند زیرا که طبائع طالبان اهل حق مختلف میباشد شیخ که طبیب دلست موافق مضمون بد
 علاج می فرماید لهذا فرموده اند الظُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَاقِ آتَمَةُ طَرِيقِ
 ازان طرق قریب تراند اول طریق اخیارست و آن بکثرت صوم و صلوة و تلاوت
 قرآن شریف و حج و جهاد و غیره است و درندگان این راه در زمان طویل است و در سندان
 دو یکم صحاب مجاهدات و ریاضات اند که جهد در تبدیل اخلاق و ذمیه بجمید میکنند این طریق
 ابرارست پس وصل میشوند ازین راه اکثر از آنها سو یکم صحاب شطاریه اند که بر ریاضت بگریزند
 و از صحبت خلق پر هیزند کار ایشان جز درد و هشتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر نباشد پس
 وصل اند ازین طریق اکثر از آنها از اکثر بزرگی نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول هستند
 و کشتن کرامات را بجوی می نخرند و غیر استقامت موقوف قبل ان تموتوا نقد وقت ایشان
 نباشد این طریق ازان دو طریق اقرب الی الله است و وصول این طریق شطاریه

بعضی عقلمندان فرمایند
 در ظاهر و در باطن
 و غیر از این راه
 و در وقت استقامت

از عهد او یان شریک و کفریه و آنچه در آنهاست و ایمان آوردم با الله در رسول او و قبول کردم
 دین اسلام را و آنچه در دست و توبه کردم و بیرون آمدم از جمله معاصی و دخل شدم در زمره
 مطیعان حق تعالی و ترک کردم دنیا و مافیها را برای رضای موسی و گوید دحضیت
 بِاللّٰهِ سَبَّحًا وَ بِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَ مُحَمَّدًا نَبِیًّا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ گوید اشهد ان لا
 اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِکَ لَهُ وَ اشهد ان مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ گوید که معیت کردم بر دست
 فلان و نام پیر خود گیر و اختیار کردم سلسله فلان دعا کند که خازن دایمین و برکت بزرگان
 این سلسله نصیب ما کن در زمره ایشان بر انگیز بعد از ان مرشد طریق ذکر مناسب است
 و قابلیت او تلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجه بر حال او مرعی دارد و بتحصیل
 مسائل فقه ضروریه و تصحیح عقائد اهل سنت و جماعت تاکید کند و رعیت و تحریص بر اتباع
 شرع شریف نماید که بی این وصول مطلوب شکل است و ارشاد فرماید که مکاشفات و اذیت
 خلاف شرع را اعتبار سازد و بر او امر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او به پرمهر و از
 حرام و مشتبیه احتیاط کند و احکام شریعت را بر همه امور مقدم دارد **باب اول در بیان**
اذکار و اشغال مراقبات حضرات چشمتیه رضوان الله علیهم اجمعین

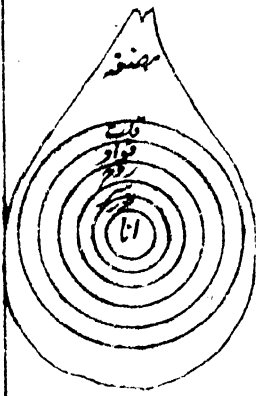
فصل اول در بیان ارشاد و تلقین ذکر

بدانکه پیر بعد از ادا می ختم و فاتحه بار و اح مشایخ طریقه مرید را حکم کند که سه روز متواتر روزه دارد
 و درین روزها کثرت کلمه تحلیل و استغفار و درود کند مگر کم از هزارگان باز گوید روز سوم مرید
 در آخر شب یا بعد از نماز یا بعد نماز عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید تا مرشد او را
 در شوق که در آنجا بخیر پیر مرید دیگر نباشد زیرا که تلقین مرشد اسرار حق است و هر طالب مخصوص
 اسراری باشد پیش خود با ادب دوزانو بنشانند اول مرید را توجه دهد تا تخم ذکر و جذب طین
 در فوئید و ذکر بجز تمام قبول نماید و طریقه توجه ایست که مرشد خود را از همه حیالات

خالی کرده دل خود را بادل مرید مقابل کند و ضرب اسم ذات بحیال ببل اوزند و تصور نماید که کیفیت
 فکر این اسم جذب و شوق از دل من بدل مرید می رود و سرایت میکند باندازه صند یکدم او را توجه
 تا حرارت ذکر و جذب در باطن او سرایت کند و دلش متحرک بذر گردد و بعد از آن هر ذکر می که ملائم حال
 مرید و همت او باشد ارشاد فرماید و مرید بر ارشاد مرشد با ذکر مشغول شود و از اظهار اسرار
 پربیزد تا مشرق انوار و اسرار شود و طریق دیگر اینست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز
 مرید بگوید و مرشد بشنود همین سبب تکرار کند بعد از آن مرشد بگوید که آنچه ما را از پیران رسیده
 ترا دادیم و مرید بگوید قبول کردم بعد از آن حکم کند که در خلوة تنگ تاریک در آن فقط قیام نمود
 و غلطیدن تواند و از متاع خالی باشد و از شور و شغب دور شود با طهارت کامل چارزانو
 یعنی مربع بنشیند و پشت راست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بر زانو بندد و انگشتان
 کشاده دارد تا نفس لفظ الله پیدا آید و زنگشت پای راست را برگ کیمیا س نهد و اگر کیمیا
 رکی هست که در باطن بز انوی چیست و مر بوط باطن قلب است چون قوت در آن رسد در باطن
 حرارت پیدا آید و خطرات دور شود زیرا که حرارت باطن موجب تصفیه قلب است بعد از این نماز است
 بخواند یا حی یا قیوم لا اله الا انت اسئلك ان تحیی قلبی بقر معرفتك
 ابد یا الله یا الله یا الله یا الله بحضرت قلب تصور معنی بعد از آن بطریق محاسبه و مجاهده بذر فکر
 و ملاحظه واسطه بالاتر و قوت و شدت جهریه یا خنیه بدانچه ذوق انبساط دست برد و لذت
 او را بر باید مشغول شود و اگر خطر غیر در آید بشا بده جمال مرشد آن خطر را دفع سازد باز بذر
 مشغول شود تا تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح حاصل آید و خطرات و وسوسات ماسوا الله محو گردد
 و اثر خشوع و خضوع در قلب اگر ظاهر شود و اثر ذکر در تمام عناصر و رها و نوشت و پوست و خون
 و استخوان و مغز در آید و ذکر بیخ گیر شود و مشرق کاشفات و انوار و واردات غیبی گردد و حقیقت
 برو منکشف گردد و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقی و شهود حق درین مقام فتح گردد
 بدانکه چون دل بذر الله متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسوم شود آن حرکت از دل چشم کشد

کرد و صورت انتشار او ان بود که اول حرکت عضوی چنانکه حرکت در قلب او بود از ان عضو مفهوم
 گردید پس باید که آن متوجه نشود و توجه قلب دارد گاه دست گاه پایی گاه سر بی آنکه قصد کند متحرک
 گردد بلکه تمام عالم را در حرکت یابد و چون نوز ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بد را محیط
 و از سر تا ناخن پا بگذر معمور گردد و احوالها مختلف روی نماید گاه گریان و گاه خندان گاه افسرده
 گاه حیران گاه پریشان اما هیچ ملتفت نشود مشغول بذكر با فکر که مقصود اصل است باشد با یاد الهی
 چنان شود که بیک مرتبه از تمام بدن ذکر آمد بشود و همه اعضا بادل موافقت نمایند بکیصوت و آواز
 درین حال غلبه ذکر در بعضی اعضا زیاده و در بعضی کم بود و گاه غلبه در جمیع اجزا مساوی باشد
 درین وقت لذت بیشتر یابد این کیفیت از اصطلاح قوم سلطان الاذکار میگویند و ذکر آواز ذکر
 بگوش خود استماع نماید و آنچه شهرت است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر آن غیر هم می شنوند غلط عام است
 پس ذکر دل ذکر هم سالک تواند شنید پس گوئی که بر آنند که آواز ذکر غیر آواز دور و نزدیک حسب مراتب
 ذکرین سامعین تواند شنید اصلی ندارد در بیان ذکر بدانکه ذکر آنرا گویند که یاد الهی جمیع غیر است
 فراموش سازد و بحضور قلب قریب و معیت حق تعالی چنانکه فرمود انامع عبیدی اذا
 ذکرنی و تحسرت لی شفقتا و انا جلیس من ذکر کلنی حاصل آید و در شب روز بجم سبحة بکرة و
 اصیلا با توجه و فکر تمام چنان مشغول مستغرق بذكر گردد که از خود بیخوش بود و در زمره الذاکرة
 یدکر من الله قیاما و قیاما و علی حیوم داخل شود و ذکر آیت آید و بدانکه ذکر بر اقسام است
 و مقصود از ذکر حصول مکررست بحضور قلب پس هر عملی و فعلی که از ان حصول مطلوب است اهم ذکر است
 کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قرآن یا درود یا ادعیه که مطابق قرآن و حدیث باشد و یا دیگر عبادت
 و یا عبارات دیگر که بلا حظه معنی آن یافت مذکور و مطلوب است آن هم جمله ذکر است و آن حصول مذکور
 بی فناء ذکر حاصل نمیشود پس طالب باید که در ذکر استیجاب چنان مستغرق شود که غیر حق و خود را فراموش
 امانت و حصول الی الله بدین معنی ماسوا الله ممکن نیست چون باین مرتبه رسد زهد و تقوی و توکل معنی
 قناعت و صبر و تسلیم و رضا و غیره بی قصد حاصل آید و از نتیجه این ذکر بر قلب ذکر انوار تجلیات

مشغول شود و یا با برادران طریقت حلقه نموده در ذکر جهر یا در مراقبه مشغول گردد اما باید که همه الله را
 از کلمه **اَلَا اللهُ** بسیار و کلمه **اَلَا اللهُ** از کلمه **اَلَا اللهُ** بسیار گوید بعد فراخ از ذکر دست برداشته
 دعا کند و فاتحه بار و اح بیران و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و آله و صحابه جمعین بخواند ^{نماید}
الصراط طریق دیگر ذکر لفظی و اثبات بنا سبب هفت لطائف دکن **اِنَّ فِي جَسَدِ**
اَدَمَ مَضْغَةً مِّنَ الْمَضْغَةِ قَلْبٌ وَفِي الْقَلْبِ قَوَادٌ وَفِي الْقَوَادِ رُوحٌ وَفِي الرُّوحِ
سِسْقٌ وَفِي السِّسْقِ نُورٌ وَفِي النُّورِ اَنَا بیان یافته اند بقیم می آید آنکه ذکر لفظی و
 اثبات نیز هفت مرتبه مقرر کرده اند که در هر وجه لفظی و اثبات است پس ذکر زبانی متعلق با اجسام است
 میرد را باید که باین ذکر جهان مشغول شود که غیر ذکر نماند و از هر حواس جز ذکر نماند چون سالک
 با مقام رسد از عالم اجسام ترقی کرده بر مرتبه لطیفه قلب نفس است برسد و ذکر با فکر تعلق بلطفه قلب دارد
 درین مرتبه بذكر **اَلَا اللهُ** با فکر جهان مشغول شود که **اَلَا اللهُ** که نافیست لفظی شود و جز اثبات
اَلَا اللهُ هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد از مقام نفس ترقی کرده بر مرتبه دل رسیده باشد ذکر **اَلَا اللهُ**
اَلَا اللهُ است و **اَلَا اللهُ** را حضور دل تصور کند و بدلائل خود را و صفات خود را بذات و صفات
 حق ربط داده بذكر **اَلَا اللهُ** جهان مشغول گردد که ستمشمار که در **اَلَا اللهُ** است نیز لفظی شود و بجز **اَلَا اللهُ**
 هیچ نماند چون سالک باین مقام رسد از خطر ملکوتی گذشته و مرتبه دل اطمینان کرده بر مرتبه روح برسد
 و ذکر روح هم ذات است و **اَلَا اللهُ** ذات جامع جمیع صفات است و الف و لام اشاره بافعال اسماء و صفات
 است و حرف ها که در لفظ **اَلَا اللهُ** است اشارت بذات است پس سالک باید که چندان بذكر **اَلَا اللهُ**
 مشغول شود که الف لام که در **اَلَا اللهُ** است نیز لفظی شود و جز هو هیچ نماند اگر سالک باین مرتبه رسد
 ذکر گردد و از مرتبه روح ترقی نموده بر مرتبه بر رسیده باشد باز بذكر هو چندان مشغول شود که خود
 مذکور گردد و در حق عبارت ازین است و اگر باین مرتبه بر مقام **لِيَسْمَعَ وَ لِيَنبْصِرَ** رسد خود نور گردد
 باز در یاب که لوازمه نور نهموست باز ظهور کند بمقام عبدیت **اَلَا اللهُ** **اَلَا اللهُ** **اَلَا اللهُ** **اَلَا اللهُ**
 که مرتبه عبدیت مقام انتها سالک است در آن مقام حقیقت عبدیت و معبودیت کشف شود با



در عبادت که حق عبادت است مشغول شود و حفظ مراتب را بوجه حسن بجای آورد و کمال اتباع شریعت نماید و بر سزاوارش داخله کرده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و مشیت هرزه او را مسلم نماید
 آگاه باد العیز هر چند در حال محبوب میر شتیاق غالب تر لذت بیشتر و هر کس طلب مردانه و همست
 دارد و طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود انشا الله تعالی آخر کار اگر طلب صادق است شاهد
 رخ خواهد نمود مبنه و کرمه طریق ذکر یاس انفاس باید که بیدار و هوشیار باشد بر افکار
 خود و دل هرگز صاف نشود از که در ات نفسانی و شیطانی تا مدد پاس انفاس نکند و پاس انفا
 انیست که مکان زمان او را بد یعنی بر آمدن نفس فرو رفتن نفس طالب ذکر باشد خواه بذكر جلی
 خواه بذكر خفی پس وقت بر آمدن دم لا اله گوید و وقت فرو رفتن اے الله گوید اما در ذکر خفی دم
 ذکر گردد و در بالا کشیدن فرو گذاشتن نظر بر تان دارد و از اینجا ذکر گردد و در من بسته بچرت
 زبان بدم ذکر بود و چندان مشغول باشد که دم ذکر گردد و طریق دیگر آنکه لفظ الله بالا کشد و هو
 فرو گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون همون برون است یعنی هو الظاهر هو الباطن ملحوظ
 این فکر چندان ورزش نماید که دم ذکر شود و مستغرق بذكر گردد و ذکر حیات شود و در بیداری
 و در خواب ذکر باشد و پاس انفاس حاصل آید دل از ما سوالند پاک و صاف و نوزانی گردد لهذا این
 جاروب قلبی نیندزیرا که دل را از همه که و رات و کثافات صاف گرداند و متمر تجلیات و وارد است
 سازد فائده اگر مرید ساده دل باشد و از کیفیت لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد
 او را پیش خود زانو برانو نشاند و بگوید که چشم را بندد و سر را گون سازد و کمر را کج کرده و سینه را
 پیش آورده مقابل شود و مرشد انفاس او را احساس نماید وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس
 خود را بردم او بگذارد و وقت بر آوردن او دم را دم خود زودر کشد چون باین طور مشغول شود
 یکایک لرزه در بدن مرید یا نعره از وی بر آید و هرگز که از ده مرشد باشد جاری گردد علاج
 مرید عینی اگر مرید بسیار عینی باشد هیچ ذکر درو تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم ربی او
 تعلیم نماید و صورت دریافت اسم ربی او نیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشاند و

در عبادت که حق عبادت است مشغول شود و حفظ مراتب را بوجه حسن بجای آورد و کمال اتباع شریعت نماید و بر سزاوارش داخله کرده طالبان حق را راه نما باشد و ولایت و مشیت هرزه او را مسلم نماید
 آگاه باد العیز هر چند در حال محبوب میر شتیاق غالب تر لذت بیشتر و هر کس طلب مردانه و همست
 دارد و طلب استوار قدم باشد و نا امید نشود انشا الله تعالی آخر کار اگر طلب صادق است شاهد
 رخ خواهد نمود مبنه و کرمه طریق ذکر یاس انفاس باید که بیدار و هوشیار باشد بر افکار
 خود و دل هرگز صاف نشود از که در ات نفسانی و شیطانی تا مدد پاس انفاس نکند و پاس انفا
 انیست که مکان زمان او را بد یعنی بر آمدن نفس فرو رفتن نفس طالب ذکر باشد خواه بذكر جلی
 خواه بذكر خفی پس وقت بر آمدن دم لا اله گوید و وقت فرو رفتن اے الله گوید اما در ذکر خفی دم
 ذکر گردد و در بالا کشیدن فرو گذاشتن نظر بر تان دارد و از اینجا ذکر گردد و در من بسته بچرت
 زبان بدم ذکر بود و چندان مشغول باشد که دم ذکر گردد و طریق دیگر آنکه لفظ الله بالا کشد و هو
 فرو گذارد و ملاحظه کند که همون اندرون همون برون است یعنی هو الظاهر هو الباطن ملحوظ
 این فکر چندان ورزش نماید که دم ذکر شود و مستغرق بذكر گردد و ذکر حیات شود و در بیداری
 و در خواب ذکر باشد و پاس انفاس حاصل آید دل از ما سوالند پاک و صاف و نوزانی گردد لهذا این
 جاروب قلبی نیندزیرا که دل را از همه که و رات و کثافات صاف گرداند و متمر تجلیات و وارد است
 سازد فائده اگر مرید ساده دل باشد و از کیفیت لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد
 او را پیش خود زانو برانو نشاند و بگوید که چشم را بندد و سر را گون سازد و کمر را کج کرده و سینه را
 پیش آورده مقابل شود و مرشد انفاس او را احساس نماید وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس
 خود را بردم او بگذارد و وقت بر آوردن او دم را دم خود زودر کشد چون باین طور مشغول شود
 یکایک لرزه در بدن مرید یا نعره از وی بر آید و هرگز که از ده مرشد باشد جاری گردد علاج
 مرید عینی اگر مرید بسیار عینی باشد هیچ ذکر درو تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم ربی او
 تعلیم نماید و صورت دریافت اسم ربی او نیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشاند و

از اسامی حسنی گرفته بهمت تمام توجه قلب بمصوّر آن اسم مذکور از قلب خود بر قلب مرید ضرب کند
 چند ضرب همین طور بزندانگر ضرب این اسم تاثیر کند فبها والا هم دیگر از اسما حسنی گرفته همین طو
 ضرب آن اسم از قلب خود بر قلب مرید بزندانگر ضرب همین طور یک اسم را گرفته بعمل آرد ضرب
 اسمیکه بر و تاثیر کند بدانکه اسم مرئی او همین است و نیز اسم عظیم همونست در حق آن پس آن اسم
 بذکره ضربی یا چهار ضربی حکم کند تا در زین نماید آن را بعد در چند عرصه ذکر او را بر باید و انوار ذکر
 بر و بر تابد بیان ذکر اسم ذات زبانی طالب اباید که با وجود ذکر پاسبان نفس ستم در
 زبانی نیز هر روز یک کعبه است و پنجاه بار که مرتبه نهایت است تکرار کند اگر نتواند است چهار
 بار که مرتبه اوسط است بگوید و حکمت درین آنست که آدم در شب روز است و چهار هزار دم بگیرد
 پس گویا که هر دم ذکر گردید و در زمره قوله تعالی وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
 داخل شد و الا نه کم از دو و از ده هزار بار که ادنی رتبه ذکرین است بگوید و فائده درین ذکر آنست
 که ذکر لسانی میرساند ذکر را بذکر قلب پس در حالت جمیع زبان و دل بیشک ترتیب امر ذکر
 بحال است و این ترتیب اکثر سلسل است لیکن در سلسله نقشبندیه اختصار بر ذکر قلبی بخیزد
 باطن میکنند و مبتدیان اینهمین ذکر شروع میکنند طریق ذکر اسم ذات معوضت
 بدانکه ذکر اسم ذات بر اقام است یک ضربی و دو ضربی و سه ضربی و چهار ضربی و آنکه در یک ضرب
 میکنند این است که هر دو چشم بسته و سر را بجانب کتف آورده لفظ الله را جهر البقوت بر دل ضرب
 و در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل ضرب در سه ضربی اول بر روح دویم بر دل در چهار ضربی اول
 بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر از یک ضرب تا هفت ضربی میکنند خواه
 نشسته خواه ایستاده رو بقبله باد بتمام عمل می آرنند در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب
 کتف راست آورده لفظ الله بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل در سه ضربی
 اول جانب چپ دویم جانب راست سویم بر دل در چهار ضربی راست چپ پیش چهارم بر دل
 و در پنج ضربی راست چپ پیش پنجم بر دل و در شش ضربی راست چپ پیش شش بر بالا

ع
 مست تاثیر آنکه
 بنشین اوقات با زده
 با سو و در قلب او
 بالینه و تمام بیان
 بدید باید در یک کعبه
 کفصل از تواتر ذکر

ع
 و در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل ضرب در سه ضربی اول بر روح دویم بر دل در چهار ضربی اول بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر از یک ضرب تا هفت ضربی میکنند خواه نشسته خواه ایستاده رو بقبله باد بتمام عمل می آرنند در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب کتف راست آورده لفظ الله بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل در سه ضربی اول جانب چپ دویم جانب راست سویم بر دل در چهار ضربی راست چپ پیش چهارم بر دل و در پنج ضربی راست چپ پیش پنجم بر دل و در شش ضربی راست چپ پیش شش بر بالا

در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل ضرب در سه ضربی اول بر روح دویم بر دل در چهار ضربی اول بر چپ سویم بر روح چهارم بر دل ضرب کند طریق دیگر از یک ضرب تا هفت ضربی میکنند خواه نشسته خواه ایستاده رو بقبله باد بتمام عمل می آرنند در یک ضربی بطور مذکور سر را بجانب کتف راست آورده لفظ الله بر دل ضرب کند و در دو ضربی اول بر روح دویم بر دل در سه ضربی اول جانب چپ دویم جانب راست سویم بر دل در چهار ضربی راست چپ پیش چهارم بر دل و در پنج ضربی راست چپ پیش پنجم بر دل و در شش ضربی راست چپ پیش شش بر بالا

سوئی آسمان ششم بردل و در هفت ضربی راست چپ پیش پس تحت فوق مهمم بردل ضرب بلند
 و درین ضربات ملاحظه فاینما تَوَلَّوْا فَاَنْتُمْ وَجْهَ اللّٰهِ وارو مستغرق شو و کیفیت ولذت
 این ذکر ذکر داند حاجت بیان نیست و اگر این ذکر را با ملاحظه کمال سازند و استغراق و محویت نماید
 از در و دیوار و سنگ و شجر آواز ذکر مسموع شود و مضمون و آن من شئ الا یسبح بحمده
 مکشوف گردد و بعد کور برسد طریق دیگر چهار ضربی استقبل قبله بنشیند و مصحف پیش دارد
 یا قبر بزرگی پیش بود ضرب اول بر چپ دویم بر راست سویم بر مصحف یا بر قبر حجام بردل ^{مستغرق}
 ذکر گردد درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند و اللّٰهُ یُزْذِقُ مَنْ یَّشَاءُ
 طریق دیگر هم ذات قلندری چون سالک خواهد که مقام هویت رسد باید که باین
 مواظبت نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلوسه مربع نگاه دارد و سر را در میان ^{زانو}
 برد و بر ناف الله گفته سر را بردارد و هر دو دست بر زانو نهخت کرده هوس را در خود ضرب کند
 همین طور ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفت الله گردد اکثر مشایخ رضوان الله علیهم
 در عمل آورده اند طریق ذکر جارب بدانکه لا اله الا الله را از زانوی چپ آغاز زیده و سر را
 بزبانوی راست آورده دور تمام بکفت راست رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کج کرده ضرب
 لا اله الا الله بشدت بردل زد و مادم و رزش نماید درین ذکر چهار زانو بنشیند طریق ذکر حداد
 بدانکه همان طور دم را بزور کشیده و دور کلمه لا اله الا الله را بکفت راست رسانیده هر دو زانو استیلا
 شود و هر دو دست بر وارد و کلمه لا اله الا الله را بقوت تمام بردل ضرب زند و هر دو دست نیز
 بر زانوها بزند و بنشیند چنانکه حداد یک به دو دست بر آهن بقوت نیزند هم برین طریق هر بار
 تا ذوق دست هد این ذکر الزام جدادی منقول است حضرت شیخ جلال تها نیرسی قدس سره
 فرموده که بسند این ذکر حضرت شیخ ما و امت بر کات این فقیر بحضور خود مشرف فرموده اند
 و چنان مشاهده و معاینه گشت که بپاقت مردم نتواند الا بفضله الله و عونه طریق ذکر اره
 بدانکه دم را از گون کرده و بشدت تمام کشیده و دوره لا اله الا الله بکفت راست رسانیده اندکی

سر اجانب پشت مائل کرده ضرب **الله** بر دل زند طریق دیگر ذکر **اره چشم البتة** زباز
 بجام چسپانیده و دم را واژگون کرده لفظ **الله** را از نافع بشدت کشیده و تا بکف راست نگاه
 ضرب لفظ هو بقوت بر دل بزنج چنانکه در و ذکر **اره** بچوب میکشد در مادم نفس را بزور و آواز سخت
 جاری دارد و ملاحظه صفات انبیا نگاه دارد و تصور کند که بر قلب **اره** می کشم و بجای براده که از چوب
 در و ذکر وقت **اره** کشته می بر آید ذرات نور صاف همراه هوا ز دل میریزند و در تمام عصاره بدن
 منتشر می شود از جسم برآمده تمام عالم را محیط بوده وجود ذکر وجود عالم را مستور و محو گردانند
 درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت کلی حاصل آید و مشاهده رونماید و کیفیت این ذکر
 بقلم نمی گنجد هر که کند داند فایده بدانکه در او کار چهره به تعلیل غذا چندان نکند که ضعف لاحق آید
 بلکه ریح معده خالی گذاشتن کافی است و استعمال روغن مغزیات در خوراک از ضروریات است
 تابیوست خشکی و پریانی در دماغ عارض نشود و در بط قلبی شیخ با اعتقاد و محبت و تنظیم تمام
 درین راه سلوک شرط مقدم در کن عظم است و مقصود از چندین اذکار همان ذکر دوام و حضور تمام است
 باید که خود را در اویم ذکر دارد و از کار بر بد و از گفتار و اظهار بگریزد تا غذای دل روح همان ذکر گردد
 و همواره مونس می شود بیت کار کن کار بگذر از گفتار که کا درین راه کار دارد کار **فضل**
در بیان اشغال فرماید دانست که دل دو سوراخ و ادیکی زیرین و ایم بالا دروازه بالا آنکه
 متصل **جست** و دروازه زیرین علاقه بروج و از چون ذکر بگذر چهره با بد و شد و تحت و فوق مشغول شود
 در بالا کشاده گردد اما دروازه فرودینه بگذر خفی که مراد بجس دم است مفتوح میگردد و صلب دم در ذکر
 اصل الاصول است و شرط کرده اند این را حضرات چشیده و قادر به لیکن حضرات نقشند به شرط
 نکرده اند مگر منکر اولویت نیستند و فایده درین بسیار اندز زیاده تر آنکه حرارت در باطن پیدا آید
 و دوسومات اندرونی گذاخته شوند و عروق که مقصبل بدل اند جزئی بسیار دارند و بواسطه جزئی
 خناس مهند **سوس** که هر دو دروازه دل گرفته مثل عنکبوت نشسته و پرده های فروشته و از آنجا
 خود ساخته است بدان عروق تعلق میکند و خطرات و سوسان باطله در دل می اندازد چون دم **سوس**

خلو معده از طعام و شراب شرط است خصوصاً در امتداد حال فامده و نیز در حین دم عدم سحر
 مبرزات مثل آب و هوای سرد و ضرورت تاسر و ننگد حرارت قلب و نیز از طعام حار بر سبزه بر است
 حرارت طبعی باشد یا عارضی زیرا که موجب ایجاد مرض یا از دیا و مرض میگردد و عظم شرط است که
 درجه اوسط را نگاه دارد نه چندان پری شکم که کابل شود نه غایت گر سنگی که صنعت آرد طریق
دیگر حبس نفی و اثبات آنکه باید که در خلوت جلسه مربع بنشیند و چشم بند نماید از نور
 پایی راست و انگشت که متصل بآبست رگ کیمیا سحر حکم بگیرد و هر دو دست بر زانو نهد بعد دم
 از زیر ناف قبض کرده و بجانب دل آورده بام الدماغ قرار دهد و حرف کار از ناف با فکر
 و ملاحظه بچراکت لب زبان از خیال کشیده و بجانب روح برده و حرف اله را بدماغ رسانند
 از دماغ بیرون دهد و لفظ **اَللّٰهُ** بر فضا در دل ضرب کند همین طور در یکدم پنج یا هفت بار
 بگوید بعد از آن با هسته نفس بر اه روزن بینی بگذارد و وقت گذاشتن دم محمد رسول الله صلی الله علیه
 علیه وسلم گوید و چشم را بکشد و ملاحظه **اَللّٰهُ** کند و وقت گرفتن دم چشم پیش
 و تصور **اَللّٰهُ** کند و دم با بستگی قبض کند و آبستگی گذارد و همین طور در نفس
 هر روز سه مرتبه آرد و هر دم یوماً یا فیوماً یکبار زیاد کند حتی که در یکدم تا یکصد سبست و یکبار
 رساند آن زمان روزن دل بکشد و از نور مشاهده شود و بفضله **تسکین** شیخ
 سه پایه دور چشمیه شیخ سه پایه نیست **بالحاظ** **اَللّٰهُ** **سَمِيعٌ** **اَللّٰهُ** **بَصِيرٌ** **اَللّٰهُ** **عَلِيمٌ**
 این شیخ انصاری چشمیه سه پایه میگویند و اکثر اهل اندرین عمل مشغول گشته اند و بعضی شش گانه
 بنشینند و فکر و تصور سلطان محمود او سلطانانضیرا نگاه دارد و دم را حیرت کرده از زیر ناف
 بام الدماغ رساند چون دم بام الدماغ برسد **اَللّٰهُ** **سَمِيعٌ** گوید و **اَللّٰهُ** **سَمِيعٌ** تصور دارد و باز بر دل
اَللّٰهُ **بَصِيرٌ** گوید و بی بصر تصور کند و باز بر ناف **اَللّٰهُ** **عَلِيمٌ** گوید و بی بطق تصور دارد
 و باز از سر گیرد و بام الدماغ **اَللّٰهُ** **عَلِيمٌ** و بر دل **اَللّٰهُ** **بَصِيرٌ** و بر ناف **اَللّٰهُ** **سَمِيعٌ** گوید همین طریق
 عروج نزول کند و مشغول شود چنانکه در یکدم یکصد کیبار شیخ سه پایه مذکور گوید شاید در این

سردی است که در این
 که بزنجبیل است
 نفس
 ملاحظه
 نفی از جانب
 که اعتقاد
 نفسک
 بین جنبینک
 در جمیع حالات
 لطایف از روح
 شرف و در این
 بین و در این
 پس چون نفس
 لطف که از
 لطافت در اعراض
 در این در این
 و از این جهت
 نفی و افشای
 باشد

نظر خود را در میان فرق هر دو ابرو خود میدارند درین شغل سرشافل در نظرش آید چون
 سر نمودار شود کیفیت عالم بالا اطلاع باید بطریق شغل سلطان الاذکار بداند
 سالک در حجره تنگ و تاریک که از شور و شغب دور باشد داخل شود و درود و استغفار و انوار
 بسم الله خوانده این دعا را سه بار بحضور قلب و تصور معنی تکرار نماید **اللهم اعظم نوراً و اجعل**
نورا و اعظم لوقا و اجعل لوقا بعد از آن نشسته یا ایستاده یا عطفان به صورت که باشد
 بدن خود را بی اختیار و سبک گذارد و مثل مرده انکار دهد و از سر تا قدم پیرن موی خود خود
 بجمع همت متوجه شود و وقتی که دم بالا کشد اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد و تصور کند
 یعنی بدانند که در آمد و رفت نفس از پیرن موی الله هو جا سیت و در آن شغل جندان
 مستغرق شود که شعور از خود نماند و ملاحظه معنی **هو الحی القیوم** کند بعونه تعالی در خدعه
 ذکر الله از پیرن موی جاری شود و مسموع گردد و شمع انوار و تجلیات شود لیکن مشغول بود
 شرط است طریق دیگر سلطان الاذکار باید که حواس خمس از پینه یا انگشتان
 بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند در اینجا بدل مدور برده با ذکر قلبی
 اسم ذات از قلب صنوبری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطه درخشنده اندرین دل
 مدور که مجلس درام الدماغ است که آنرا لطیفه اخفی هم میگویند شتغال دارد تا آنکه این نقطه
 پنهان گردد و بعد یک تمام جسدش منور گردد و بعد همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود
 و در آن نور صورت پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید آید چون این شغل تکمال خود رسد حقیقت
 سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهود گردد درین مقام سالک را باید که صفات
 صفات حق داند **الله یمنزل من یشاء طریق شغل** که آنرا **اشجد و**
سلطان الاذکار میگویند بطریق مهبود چشم و گوش را از انامل بند نماید و حواس را
 جمع نموده تصور نماید که در دماغ آوازی مثل آواز افادن آب از بالا بهم مسموع میگردد و
 تمام متوجه با استماع آن آواز باشد چنانکه گفت بلیت در راه عشق و سوسه پیرن موی است

نظر خود را در میان فرق هر دو ابرو خود میدارند درین شغل سرشافل در نظرش آید چون
 سر نمودار شود کیفیت عالم بالا اطلاع باید بطریق شغل سلطان الاذکار بداند
 سالک در حجره تنگ و تاریک که از شور و شغب دور باشد داخل شود و درود و استغفار و انوار
 بسم الله خوانده این دعا را سه بار بحضور قلب و تصور معنی تکرار نماید
 نوراً و اعظم لوقا و اجعل لوقا بعد از آن نشسته یا ایستاده یا عطفان به صورت که باشد
 بدن خود را بی اختیار و سبک گذارد و مثل مرده انکار دهد و از سر تا قدم پیرن موی خود خود
 بجمع همت متوجه شود و وقتی که دم بالا کشد اسم ذات یعنی الله و چون بیرون دهد و تصور کند
 یعنی بدانند که در آمد و رفت نفس از پیرن موی الله هو جا سیت و در آن شغل جندان
 مستغرق شود که شعور از خود نماند و ملاحظه معنی هو الحی القیوم کند بعونه تعالی در خدعه
 ذکر الله از پیرن موی جاری شود و مسموع گردد و شمع انوار و تجلیات شود لیکن مشغول بود
 شرط است طریق دیگر سلطان الاذکار باید که حواس خمس از پینه یا انگشتان
 بند کرده دم را از زیر ناف کشیده بام الدماغ حبس کند در اینجا بدل مدور برده با ذکر قلبی
 اسم ذات از قلب صنوبری در ضمن استماع آواز احدیت در تصور نقطه درخشنده اندرین دل
 مدور که مجلس درام الدماغ است که آنرا لطیفه اخفی هم میگویند شتغال دارد تا آنکه این نقطه
 پنهان گردد و بعد یک تمام جسدش منور گردد و بعد همه آفاق بلکه فرش تا عرش نور محض شود
 و در آن نور صورت پاکیزه از عالم ملائکه و حق پدید آید چون این شغل تکمال خود رسد حقیقت
 سالک که متصرف در تمام افراد عالم است مشهود گردد درین مقام سالک را باید که صفات
 صفات حق داند الله یمنزل من یشاء طریق شغل که آنرا اشجد و سلطان الاذکار میگویند
 بطریق مهبود چشم و گوش را از انامل بند نماید و حواس را جمع نموده تصور نماید که در
 دماغ آوازی مثل آواز افادن آب از بالا بهم مسموع میگردد و تمام متوجه با استماع آن آواز
 باشد چنانکه گفت بلیت در راه عشق و سوسه پیرن موی است

بجایش قایم گشته مصراع رفت اوز میان همین خدا ماند خدا به همین مرتبه فارسی است
و تجلی فی و لا هوت محمدی گفته اند درین شغل اگر نور زرد زین در نظر آید نور نفس ناسوت
و اگر نور سبز رخ نماید نور ملکوت و اگر نور سبز نماید نور جبروت است و اگر نور سیاه
ست نور لا هوت است **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ فَضْلُ سُوْمِ دِرْبَانِ**
مراقبات و انواریکه در حالت ذکر و مراقبه پیدا می شود
طریق مراقبه بدانکه چون غالب از انوار ذکر چهریه و خفیه منور گردد و ذکر در رگ و پوست
سرایت کند و جمعیت و محویت رود به مراقبات تلقین فرمایند و مراقبات بر اقسام اند هر آنچه
طالب فائده بخشد و بمنزل مقصود رساند سهل آرد در اینجا چند مراقبه بیان کرده است
طریق مراقبه باید که بجلیه صلوٰه سر را برز انو نهاده و قلب را از جمیع ماسوا الله نگاه داشته
محضورت حق سبحانه تعالی حاضر دارد اول احوذ و بسم الله خوانده سه بار **اللَّهُ حَاضِرٌ بِي**
الله ناظری الله معی بر زبان تکرار نموده بعد سر سجیب مراقبه برده بدل معنی آن
ملاحظه کند و تصور نماید یعنی بدانکه که الله سبحانه تعالی حاضر و ناظر و با من است درین دانست
چنان خوض نماید و مستغرق گردد که شعور از غیر حق بکلی برود تا از خود هم خبر نماند اگر بطریق
این علم برود مراقبه نباشد در ابتدا حال بتکلف مراقبه شود و رفته رفته سجائی رسد که باز
دشمن از آن ممکن نباشد اما برین مرتبه بتدریج میرسد تا بیک تنگ شده ترک ند هر مراقبه
دیگر بدانکه مرض دل به چیز است تا بدان سبب بغیر حق مشغول است یکی حدیث نفس
که مدام بقصد و اختیار خود در دل حدیث میکند خواه در ملا خواه خلا دویم خطره که آن بغیر
مقدمی آید و می رود سویم نظر بغیر یعنی علم باشیا به متکثره و اصل علاج آن مرض شغل
باطن است و آن بر انواع است باید که هم ذات در مقام حدیث نفس و اسما صفات
امهات در مقام خطره بنشاند و نظر دل بر جمال مرشد که خاص منظر اوست دارد مراقبه
رویت **أَمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ يَرَاهُ بِالْمَلَاخِطَةِ** معنی صورت رویت حق تعالی خود را

فصل
در بیان مراقبات
مراقبات را در اقسام
سه قسم است
اول مراقبه
ثانی مراقبه
ثالث مراقبه
در این مراقبه
طالب فائده
بمنزل مقصود
رساند سهل
آرد در اینجا
چند مراقبه
بیان کرده است
طریق مراقبه
باید که بجلیه
صلوٰه سر را
برز انو نهاده
و قلب را از
جمیع ماسوا
الله نگاه
داشته محضورت
حق سبحانه
تعالی حاضر
دارد اول احوذ
و بسم الله
خوانده سه
بار **اللَّهُ
حَاضِرٌ بِي**
الله ناظری
الله معی بر
زبان تکرار
نموده بعد
سر سجیب
مراقبه برده
بدل معنی آن
ملاحظه کند
و تصور نماید
یعنی بدانکه
که الله
سبحانه
تعالی حاضر
و ناظر و با
من است درین
دانست چنان
خوض نماید
و مستغرق
گردد که
شعور از غیر
حق بکلی
برود تا از
خود هم خبر
نماند اگر
بطریق این
علم برود
مراقبه
نباشد در
ابتدا حال
بتکلف
مراقبه
شود و
رفته
رفته
سجائی
رسد که
باز
دشمن
از آن
ممکن
نباشد
اما
برین
مرتبه
بتدریج
میرسد
تا بیک
تنگ
شده
ترک
ند
هر
مراقبه
دیگر
بدانکه
مرض
دل به
چیز
است
تا
بدان
سبب
بغیر
حق
مشغول
است
یکی
حدیث
نفس
که
مدام
بقصد
و
اختیار
خود
در
دل
حدیث
میکند
خواه
در
ملا
خواه
خلا
دویم
خطره
که
آن
بغیر
مقدمی
آید
و
می
رود
سویم
نظر
بغیر
یعنی
علم
باشیا
به
متکثره
و
اصل
علاج
آن
مرض
شغل
باطن
است
و
آن
بر
انواع
است
باید
که
هم
ذات
در
مقام
حدیث
نفس
و
اسما
صفات
امهات
در
مقام
خطره
بنشاند
و
نظر
دل
بر
جمال
مرشد
که
خاص
منظر
اوست
دارد
مراقبه
رویت
أَمْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ يَرَاهُ بِالْمَلَاخِطَةِ
معنی
صورت
رویت
حق
تعالی
خود
را

در ملاحظه دارد و بر آن سوا طبت نماید تا وجدان صورت ملکه گردد مراقبه معیت و هو علم
 اینها کنته با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی بامر است بجز حال بهر جا در خلا و ملا دوران
 شود مراقبه اقربیت غنّه اقرب من حبیل الوردید با ملاحظه معنی تصور نماید
 که او سبب از قریب ترست از من و در آن محو شود مراقبه وحدت و همه اوست
 هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند
 هیچ نیت مگر اوست و در آن مستغرق شود مراقبه فنا کل من علیها فان ویسفی وجهه
 کربک ذوالجلال الاکرام با ملاحظه صورت یقینی فنا جمله موجودات و بقا آن ذات بی کیفیت
 نماید چشم دل آزا بیند و در آن محو شود تا که این منی بوجه حسن جلوه گردد و وفنا وجود یک
 و صحنه حال عقل و علم و نماید و دیگر مراقبات بسیار اندیش اینها تلو افکت وجهه
 الله ایضا کان الله علیک رفیقا ایضا وهو بكل شیء محیط ایضا
 و فی انفسک افلا تبصرون ایضا هو انحی القیوم ایضا مراقبه آیات و مراقبه جمیع
 اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه آیه کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن
 چنان غرض کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و در آن مستغرق گردد همین مراقبه
 مراقبه دیگر بعضی چشم شاده نظر سومی بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و در آن کوشند که یک
 نزنند و ازین شغل انوار پدید آیند و تش از یک میخیزد و جمله اندام را میگیرد و عشق پیدایم آید
 و این مراقبه هو امنی نامند درین مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالها در عالم تخیر مانده
 مراقبه دیگر در حجه تنگ و تاریک چشم شاده بر مواد یک جا دارد انوار قدس تباید و حق
 برسد مراقبه بعضی صرف خاموشن باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین منی خیز
 کامل نماید حکم ایه اجاء الحق و رهق الباطل انا و انت از دل بر آید و این قریب ترست مراقبه
 بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف و روشن ملاحظه نمایند و در خود را قطره آن دانند
 و در آن مستغرق شوند مراقبه بعضی آن نور مطلق را دریای نور عزیز تنهاهی تعبیر نمایند خود را

مراقبه معیت و هو علم
 اینها کنته با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی بامر است بجز حال بهر جا در خلا و ملا دوران
 شود مراقبه اقربیت غنّه اقرب من حبیل الوردید با ملاحظه معنی تصور نماید
 که او سبب از قریب ترست از من و در آن محو شود مراقبه وحدت و همه اوست
 هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند
 هیچ نیت مگر اوست و در آن مستغرق شود مراقبه فنا کل من علیها فان ویسفی وجهه
 کربک ذوالجلال الاکرام با ملاحظه صورت یقینی فنا جمله موجودات و بقا آن ذات بی کیفیت
 نماید چشم دل آزا بیند و در آن محو شود تا که این منی بوجه حسن جلوه گردد و وفنا وجود یک
 و صحنه حال عقل و علم و نماید و دیگر مراقبات بسیار اندیش اینها تلو افکت وجهه
 الله ایضا کان الله علیک رفیقا ایضا وهو بكل شیء محیط ایضا
 و فی انفسک افلا تبصرون ایضا هو انحی القیوم ایضا مراقبه آیات و مراقبه جمیع
 اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه آیه کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن
 چنان غرض کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و در آن مستغرق گردد همین مراقبه
 مراقبه دیگر بعضی چشم شاده نظر سومی بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و در آن کوشند که یک
 نزنند و ازین شغل انوار پدید آیند و تش از یک میخیزد و جمله اندام را میگیرد و عشق پیدایم آید
 و این مراقبه هو امنی نامند درین مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالها در عالم تخیر مانده
 مراقبه دیگر در حجه تنگ و تاریک چشم شاده بر مواد یک جا دارد انوار قدس تباید و حق
 برسد مراقبه بعضی صرف خاموشن باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین منی خیز
 کامل نماید حکم ایه اجاء الحق و رهق الباطل انا و انت از دل بر آید و این قریب ترست مراقبه
 بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف و روشن ملاحظه نمایند و در خود را قطره آن دانند
 و در آن مستغرق شوند مراقبه بعضی آن نور مطلق را دریای نور عزیز تنهاهی تعبیر نمایند خود را

مراقبه معیت و هو علم
 اینها کنته با ملاحظه معنی تصور نماید که او تعالی بامر است بجز حال بهر جا در خلا و ملا دوران
 شود مراقبه اقربیت غنّه اقرب من حبیل الوردید با ملاحظه معنی تصور نماید
 که او سبب از قریب ترست از من و در آن محو شود مراقبه وحدت و همه اوست
 هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه معنی تصور کند
 هیچ نیت مگر اوست و در آن مستغرق شود مراقبه فنا کل من علیها فان ویسفی وجهه
 کربک ذوالجلال الاکرام با ملاحظه صورت یقینی فنا جمله موجودات و بقا آن ذات بی کیفیت
 نماید چشم دل آزا بیند و در آن محو شود تا که این منی بوجه حسن جلوه گردد و وفنا وجود یک
 و صحنه حال عقل و علم و نماید و دیگر مراقبات بسیار اندیش اینها تلو افکت وجهه
 الله ایضا کان الله علیک رفیقا ایضا وهو بكل شیء محیط ایضا
 و فی انفسک افلا تبصرون ایضا هو انحی القیوم ایضا مراقبه آیات و مراقبه جمیع
 اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه آیه کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور معنی آن
 چنان غرض کند و غرق شود که بجز ملاحظه آن هیچ نماند و در آن مستغرق گردد همین مراقبه
 مراقبه دیگر بعضی چشم شاده نظر سومی بالا یا مقابله خود در هوا اندازند و در آن کوشند که یک
 نزنند و ازین شغل انوار پدید آیند و تش از یک میخیزد و جمله اندام را میگیرد و عشق پیدایم آید
 و این مراقبه هو امنی نامند درین مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالها در عالم تخیر مانده
 مراقبه دیگر در حجه تنگ و تاریک چشم شاده بر مواد یک جا دارد انوار قدس تباید و حق
 برسد مراقبه بعضی صرف خاموشن باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین منی خیز
 کامل نماید حکم ایه اجاء الحق و رهق الباطل انا و انت از دل بر آید و این قریب ترست مراقبه
 بعضی آن ذات را محض دریای آب صاف و روشن ملاحظه نمایند و در خود را قطره آن دانند
 و در آن مستغرق شوند مراقبه بعضی آن نور مطلق را دریای نور عزیز تنهاهی تعبیر نمایند خود را

قطره نور مستهک دران دریای نور هراقبه بعضی آنرا ظلمت محض قرار دهند و خود را ظل که در شب بچو مستهک دران بود دانند و امثال آن با این همه تمثلات و تصورات برای آنست که معقول با حس عقول ضعیفه آید و آن ره بمقصود برود و الا ذات مطلق بی کیف و بی چون و بیچگون و بی شبهه بی نمون پاک و منزّه است ازین تصورات و تمثیلات و ادراکات

تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا و مقصود و مطلوب از همه چیزها افنا هستی موهوم است که بر دیده دل سالک حجاب از مشاهده وجود مطلق که حقیقت اوست کشته است چون بغلیه حال استغراق افنا رخوش حاصل آید هر قدر که از خود رفت با حق پیوست پس حاصل آنکه سالک باید که هسته و افعال و صفات خود را هستی و افعال و صفات حق داند بلکه هستی و افعال و صفات همه عالم هستی و افعال و صفات حق بید و دران مستغرق شود تا حقیقت او برو منکشف گردد و دره بمنزل مقصود برود **فان شاء** بد آنکه از اذکار حجریه و خفیه و ستریه که بقلم آمد چون بفضل الهی مرید ترقی کند و کمال رسد مرتبه ذکر معنوی و حقیقی که آنرا ذکر روحی و سری و ذکر مشاهده و معانیه نامند ظهور کند و جمال مذکور روی نماید در مقام سالک از بغلیه عظمت الهی به پوشش شود چون به پوشش آید خود را عاجز و حقیر بداند و طالب ترقی شود بعد از آن نور جمالی ظهور کند بغلیه آن نور حوس جسمه سالک معطل گردند و آن نور را بغلیه دیده معنوی از دیده صورتی مشاهده کند اگر آن نور تجلی بر دل سالک قرار گیرد اراده و فعل سالک موافق اراده و فعل حق گردد بحکم **وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَاطٌ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَا كُنْتُمْ** هر چه بیند از حق بیند و هر چه نبیند از او نبیند و هر چه داند از حق داند و هستی حق را در جمیع اشیا باید که او شتابد این مرتبه قرب نوافل و مقام مشاهده است و این را حدی نیست در سیرتیه اول

معرفته سالک از صنع بصانع رود چون سالک باین مرتبه رسد بعد از کمال این مرتبه اول سالک مجذب میگردد و اوصدق این حال میگردد **بِئْسَمَا لِيَصِيرَ فِي يَوْمِ يُبْطِغُ وَيَوْمِ يُبْطِغُ وَيَوْمِ يُبْطِغُ** **مَا أَتَىٰ إِلَّا رَأْيَ اللَّهِ** **بِئْسَمَا لِيَصِيرَ فِي يَوْمِ يُبْطِغُ وَيَوْمِ يُبْطِغُ وَيَوْمِ يُبْطِغُ** علم حق و علم صوفی گم شود و این سخن کی با مردم شود و درین

فان شاء الله
باین سخن از این مرتبه
نسخه جامع

بر دل سالک گاه گاه انوار آن تجلی مثل جام ظهور میکند و آنرا نور حق داند اگر برین حال
 سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دویم نظر معرفت سالک صانع بصنع آید و تجلی در
 بر دل سالک وارد شود که در آن تجلی آن نور را بی مانند و بی مثال بیند و هستی حق داند و حق را
 بی حجاب بسیار مشاهده نماید و هر فعلی و وصفی که از وی یا از موجودات دیگر نظهور آید یقین داند
 و ملاحظه نماید که این افعال و صفات خلق افعال و صفات او سبحانه اند که از عالم ظاهری آیند
 این مقام قرب ذرائع است چون باین مرتبه رسد بعد از کمالات این مرتبه او را مجذوب سالک
 میگویند که صفات و هستی ذات حق را در همه بسیار جود گرمی بیند **فَأَرَادَ أَنْ يَنْشَأَ الْاَلَاءَ وَرَأَيْتَ**
اللَّهَ فَتَبَكَّرَ و این مشاهده را نهایتی و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند
 و از فضل الهی تجلی ذات با جمیع صفات وارد گردد سالک آن تجلی ذات جمع مستغرق شود
 درین مرتبه سویم همه صانع بود و هیچ صنع نماند اینجا ظهور **اَلَا اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّخْتَصِمٌ** پیش آید
وَسِرْمٌ مِّنْ عَرَفٍ لَّفَسَّهٖ فَمَلَّ عَمَّا رَدَّهٖ بَكَشًا و جزو هستی حق در هیچ نماند پس سالک فنا پذیرد +
كُلِّ شَيْءٍ هَاكِ اِلَّا وَجْهَهُ ظهور گیر و حق باقی ماند همیشه الا ان کما کان در اینجا میماند
 نماید که چشم روح که نور ذاتی حق است او را بی پرده بیند چنانکه **رَأَيْتَ رَبِّي يَوْمَ تَشَاهَدُ**
 این معنی است که سالک ذات را بنور ذات او تعالی معانه کند و خود را در میان نیابد این افعال
 گویند میان مراتب فنا بدانکه فنا در تجا اند و در هر درجه او را حد است چنانکه ذکر را
 پنج درجه اند ذکر جسم ذکر نفس ذکر دل ذکر روح ذکر سر که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز
 پنج درجه اند اول در مرتبه غلبه ذکر زبانی که آنرا ذکر جسمی گویند فنا در صفات ذمیه که صفات
 نفس اماره است در صفات حمیده که او امر شرع شریف اند میشود دویم در مرتبه غلبه ذکر
 فکری که ذکر نفس است فنا در خواہشات نفسانی که صفات نفس لوامه است در خواہش سبانی
 میشود تا بر احکام طریقت احکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس مہر است مکشوف
 گردد سویم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آنرا مراقبه میگویند فنا در افعال و صفات موجودات در افعال

فنا
 خدا که حضرت موسی
 علیه السلام نور را دید
 و آواز الهی را شنید
 شنید و آنرا تصدیق
 نمود و حق را یافتند
 اگر چه حق سبحان و تعالی
 از آواز و صفات
 با که در نور است
 کین سالک موقوت
 با بنور حق را دید
 و در زمین ما را
 که در آن حال حق
 بنیاست تصور
 ز حال سالک
 تخلی که در دست
 و آنرا که در حق
 در مرتبه است

و اوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هر شیئی اثر و افعال حق را ملاحظه نماید و اطمینان قلبی
 که مقام نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه ذکر روح که آنرا مشاهده گویند فنا کثرت
 در وحدت حق میگردد تا بجای که در مشاهده او بجز ذات بحت حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهده است
 پنجم در مرتبه غلبه ذکر تسبیح که آنرا لذت اذکار و نفور از خلق و معانیه میگویند فنا ذات خود
 سالک در ذات مطلق گردد این معانیه است و این فنا سالک میگویند که خود را هیچ وجه
 در خود نیابد بعد از آن چون یافت فنا نیست هم مانند فنا را فنا گردد و درین مرتبه باقی نماند علم
 نه ذات سالک راه حق و نه حقیقت گنی مع الله و افقت جز این مقام دهد و من دان
 فقد را الحق ازینجا رو نماید پلست نود و گم شو که توحید این بود که گم شدن گم کن که
 تفرید این بود که درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک
 است تمام نموده مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بدانند یعنی هستی سالک
 بالکلیه نماند اینجا حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی میفرمایند که تا غایب بودم او را
 می چشم و خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و او را می یابم اگر تجلی این مرتبه
 در تمام عمر یکبار بر فل سالک آرد شود او را ولی میگویند اما این مرتبه گاه گاه رو نماید
 بعضی ادر هفته یکساعت یا دو ساعت مانند یکمرتبه دو مرتبه دارد میشود یا هر روز یکمرتبه دو مرتبه
 تا یکساعت یا دو ساعت یا سه ساعت این فنا نیست باقی ماند یا دو سه روز یا زیاد کم و این
 متعلق باحوال عارفان است و هر یک درینجا فهم و ادراک گذر ندارد و ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء پس هر گاه که او تعالی خواهد که سالک را ازین فنا بگذارد بنور ذاتی
 خود او را باقی گرداند این مرتبه را جمیع جمیع میگویند که محل حیرت کبری است و این را مقام آخر
 گفته اند فایده بدانکه بقا بالله رجوع الی البدایت است یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه
 و ادراک من حیث تعینات است نظر مرتبه بی غیر ظاهر بر بطن هر می افتد و این مقام موجب
 تمام است و بعد از فنا و بجزدی خود و بر آید از قیود و تعینات و تشخصات جمیع

از بعضی مقام
 آخر مشاهده

باز باعتبار تعینات میکند درین وقت نظر اول بر ظاهر که ذات مطلق است می افتد لکن
 بنور آذات مطا هر تعینات و تشخصات رامی بیند اگر چه هر دو مرتبه باعتبار تعینات با
 یکدیگر شریک اند اما فرق ظاهریست که بیان کرده شد پس عارف هستی حق را در جمیع احوال
 و اوقات معائنه کند و هیچ شئی او را حجاب نشود از رویت حق و در رویت حق مانع نگردد
 از رویت شمایر زیرا که عارف بحقیقت انسانی خود که الوهیت است رسیده است چنانکه
 الوهیت را وجوب و امکان مساوی است همچنان عارف کامل احق از خلق و خلق از حق
 حجاب نشود **مَا رَأَيْتَ شَيْئًا إِلَّا أَوَّاهٌ لِلَّهِ** و خلق را بعد و محض بنید و حق را موجود مطلق
 و از علم حق خود را یابد که مطلق بقیده آمده است و از تعقیدات خود را بعد شناخته **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ گوید درین مرتبه که مرتبه عبدیت است خلیفه حق بوده بندگان حق را بحق
 میرساند ظاهر عبد باطن حق بود این مقام را بر نرخ البرزخ میگویند و خوب و امکان در
 با حتم ال اند که یکی برد دیگری غالب نشود **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** و این حفظ
 مراتب مقام اهل تکمیل در تلویح است درین مرتبه عارف متصرف عالم گردد و **وَسَخَّرَ لَكُمُ**
مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ظهور پذیرد و صاحب اختیار باشد هر تجلی حق را که خواهد بر خود ظاهر
 سازد و هر صفی که خواهد متصف بوده اثر آن صفات بظهور آرد در مقام حالی تابع سالکند
 زیرا که او متصف بصفات حق و متخلق باخلاق احد گردیده و **حَالِ اسْتَبَقَ عَلَيْكُمْ نِعْمَتُهُ**
ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ دیده و نور علی نور شده و این را صری و نهایی و پایانی نیست بیت
 هیچکس این درد در مان نیافت و هیچکس این راه را پایان نیافت و اسی بر او بی نهایت
 در گهیمت و هر چه بروی میرسی بروی مایست و فائده پس طالب صادق را باید که
 شب روز در ذکر زبانی و دلی جهرا و خفیه خلوتاً و جلوتاً جهان مشغول و مستغرق گردد که خود
 و ذکر خود را فراموش سازد و محو گرداند بجز آن تعالی چندان اندازد و اسرار الهی بر دل ذاکر
 جلوه گر شوند که در بیان نیایند و در اشراق آن انوار لذت جمال مذکور و تجلی حق بوصول

انجامد و مقصود رسد فائده مگر در اینجا هم شیار و مراقب باید بود چنان شود که بنور غیر مقصود
 مانع شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگر چه جلای جمالی
 همه انوار حق اند غیر بی گنجایش نیست اما فرق مقام و حفظ مراتب واجب است و در محمود
 و مذمومه فرق ضروریست و الا خوف کفر و زندقه است **تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا** لهذا علامت
 و آثار انوار محموده و غیر محموده باید دهنست **بیان کیفیت انوار و آثار محموده و**
غیر محموده بدانکه چون قلب پاک بذكر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت کند از نور حق
 و کدورات ماسوا پاک و مصفا و منقا گردد و نسبتی و ربطی بروحانیت حاصل آید و در انوار حق
 میشوند گاه در خود یا بدگاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یابد یا در سینه یا در سر یا در دست
 راست یا در دست چپ یا بدگاه در تمام بدن این همه انوار محموده اند و اما اگر در خارج
 از خود گاه از زمین گاه از جانب سر گاه از پیش پیداشود این همه بهتر است مگر التفات را نشاید
 و بدانکه اگر نور متصل کتف راست بجز رنگی که باشد ظاهر شود نور ملائک است و اگر نور سفید
 خالص است اگر ام کابین است و اگر مردم سبز پوشش خوشرو و یا بصورت دیگر پاکیزه ظاهر
 شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضر اند و اگر نور غیر متصل از کتف راست یا بر چشم راست
 پیداشود آن نور مرشد است که رفیع راه است و اگر نور از پیش ظاهر شود نور محمد است که با
 صراط مستقیم است صلوات الله علیه و سلم و اگر نور متصل از کتف چپ پیداشود آن نور ملائک است
 سیئه است و اگر نور بی اتصال از کتف چپ ظاهر شود بجز رنگی که باشد آن نور ابلیس است و نور دنیا
 هم میگویند علی بن القیاس اگر صورت یا آواز و غیره از چپ یا از پس باشد تلبیس ابلیس است
 بلا حول دفع کند و معوذتین خوانده بدد و التفات نکند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود
 نور ملائک است که محافظ تواند اگر نور بلاجهت ظاهر شود و در خاطر دهنست آید و بعد از رفتن
 هیچ حضور در باطن نیاید آن نور از ابلیس بر تلبیس است لاجل باید خواند و اگر بلاجهت ظاهر
 و بعد از رفتن او حضور و لذت در باطن خود یابد و اشتیاق و طلب غالب زیاده گردد و آن نور

مطلوب است در وقت الله و ایام کرم و اگر نور از بالا بسینه یا بالا ناف پیدا شود
 و رنگ آتش و دود و در آن نور خناس دهنده و سوس و تبیین تبیین است آعود باید خواند اگر
 نور از اندرون سینه یا بالا اول یا بدان نور صفار دل است و اگر نور از دل سرخ یا سفید
 آینه پیدا شود نور دل است و اگر خالص سفید است آن نور روح است که در دل طالب تجلی
 کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب سر است آن نیز نور روح است و نور یک بصورت آفتاب
 آن نور نهم روح است و بعضی آنرا نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است
 نور روح است و اگر بصورت قمر پیدا شود نور دل و نیز بعضی اگر مقابل است نور محمد صلی علیه
 و سلم و نور یک از جانب سلطان محمود و سلطانان نصیر پیدا شود آن هم نور ذات است اما طایفه
 باید که هیچ ازین انوار بجز نور مطلوب مشغول نشود و نه شرح و لذت نگیرد بلکه در نور الهی هم
 ترقی جوید که تجلیات الهی انتهایی نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کحل و گردان خط نورانی
 خفیف تر و مکرر پیدا شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید مطلق
 است که از کدورت ماسوا مصفا گردد و در هر تجلی اختاری و افعالی و صفاتی که انوار آنها
 سفید بنز و سرخ است محویت و فنا مطلق رونماید و چون باز بخوبیش آید در دوشوق و بقیه
 عشق در ترقی باشد و از هر تجلی عروج نموده باقسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت در حال
 در قال منی آید بر هر که گذرد و اند بعد از کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه
 فرماید و آن نور تجلی ذاتی برنگ سیاه مثل سیاهی چشم است و در آن فنا و الفنا عارف است
 بدانکه در ابتدای این تجلیات انوار عالم ناسوتی مناسب است او صفا زنگار زنگ بر دل سالک
 و سالک نیز مثل آن انوار نور محرم بوده در آن انوار سیر نماید پس سالک باید که از آنها لذت
 نگیرد و در آن مشغول نشود و آنرا صنعت حق دانسته و بر آن تیغ لاکشیده شوق تمام متوجه
 صانع که مقصود مطلوب اوست گردد و از امداد الهی متوجه مرشد سالک باسما رسد و در آنجا
 عجایب مغرب سماویه ملاحظه نماید و بار و اح اینبار و اولیا و فرشته ملاقات نماید ملائکه

باقسام اجسام باید و همراه ملائک مثل آنها بر سر تهاجم عروج کرده عجاایات آنها معائنه نماید
 پس مرید را باید که در سیر آنها متوجه نشود و با در و بتقراری عشق ترقی خواهد با داد الهی از توجه
 مرشد بر عرش و کرسی برسد که سبب از نور عرش و عرش را مثل خورشید خشان باید و از نظر
 عجاایات آنجا چشم را منور سازد پس ساکت باید که در تماشای آن نیز لذت نگیرد و همیشه
 در تحت لاکت و باشوق و در عشق طالب ترقی گردد و در آن مرتبه نفس مرید صفت عنقریب
 گذاشته صفت اطلاق پیدا کند مگر تا هم بر آن مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است
 و از ملاحظه گوناگون اوصاف حق اش عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند و عقل متوجه
 او را سوخته گرداند چون بخود آید بغلبه شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیباکانه عاشقانه بر
 راند و نداند که چه میگویم در آنحال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسواهد مجرد گردد و طلب
 اشتیاق بتقراری رو بر ترقی آرد اگر ادا الهی شامل حال است مرید از این تجلیات چه می
 عروج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم یابد و در آن محو مستغرق گردد و از خود ماسوا بجز شود
 و بجز حق نه بنید و یقین داند که حق است چون باز بخوشش آید از فنا خود زیاده تر در
 اشتیاق وصال محبوب حقیقی در خود یابد و در سرگشته آن حق را در تقید خود یافته کلمات
 منصوصانه بر زبان آرد و نداند که چه میگویم و این تجلیات افعالی صفاتی بودند بعد از آن
 از ادا الهی بوجه مرشد با وجود درد و بتقراری عشق مرید بر و تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه
 نماید درین مقام مرید چنان از هستی خود رود که علم فنا نیست هم نماند و فنا القاریش آید
 بعد ازین فنا نیست بقایت حقیقی مرید حاصل آید و حفظ مراتب و هد و خلافت حق یابد
 چنانکه مذکور شد با ایم در بیان اذکار و اشغال حضرات عالی
 قادریه جلیا نیمه رحمة الله تعالی علیهم جمعین **فصل اول در اذکار**
 بدانکه درین خاندان عالی طرب اول کلمه طیبه زبانی بجز متوسط ارشاد فرمایند باین طریق
 که کلمه لا اله الا الله را بآه و شد از اندرون خود کشیده ضرب الله بر دل ضرب کند باین طرز

روز و شب در خلوت و رززش نماید هر قدر که تواند تکرار نماید و در آخر صد بار محمد رسول الله کیار بگوید
 و بهتر است که یک هزار و یکصد و یازده بار در یک جلسه بگوید چون درین مذاولت نماید بعد صبح
 چند اثر آن که لغت ذکر و محویت و بیخودستیا هر شود بعد از آن طریق ذکر نفسی و اثبات یقین
 نمایند با این طریق که در خلوت رو عقبه بآب تمام دوزانو بنشینند و هر دو چشم ببندد و کلاه
 نفسی را از زیر ناف بقوت و شدت برون آرد و دراز کشیده تا بکف راست رسانیده لفظ
إِلَهَ رَا اِزَامِ الدَّمَاعِ بَرُونَ بگوید **إِلَهَ رَا اِزَامِ الدَّمَاعِ بَرُونَ** برضار دل ضرب زند و از آنکه نفسی معبودتیه
 و مقصودتیه و موجودتیه غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منعی گردد و از کلمه **إِلَهَ رَا اِزَامِ**
 وجود مطلق او تعالی نماید طریق مجلس نفسی و اثبات بدانکه نفس را زیر ناف مجلس کند
 و صوفی را ملاحظه نفسی با سوز از ناف بجبال بر آورده و برابر پستان راست برده لفظ **إِلَهَ**
 را از دماغ بیرون دهد و **إِلَهَ رَا اِزَامِ الدَّمَاعِ بَرُونَ** بر دل ضرب نماید و وقت گذاشتن نفس محمد رسول الله استیلا
 و نرمی بگوید و سینه اشاره کند روز اول سه بار بعد یک یکبار بتدریج زیاده کند تا صد
 و زیاده ازین برساند فائده حبس سابق بیان کرده شد طریق باس انقباس بدانکه
 وقت بر آمدن نفس **إِلَهَ رَا اِزَامِ الدَّمَاعِ بَرُونَ** و وقت فرود رفتن **إِلَهَ رَا اِزَامِ الدَّمَاعِ بَرُونَ** از دل بگوید طریق اسم ذات
 با ضربات بعد اسم ذات را ضربات ارشاد نمایند طریقی است آنکه در یکضربی لفظ **سُبْحَانَ**
إِلَهَ رَا اِزَامِ الدَّمَاعِ بَرُونَ باشد و مدجهر بقوت تمام بر دل ضرب زند بعد توقف کند تا دم قرار گیرد و باز همان
 طور ضرب زند همچنین معمول دارد و رززش نماید در دو ضربی اسم ذات موصوف را یکبار
 بر زانو راست دیگر بر دل بزند و در سه ضربی همان اسم را یک ضرب بر زانو راست دیگر
 بر زانو چپ سویم بر دل بشدت و چهار بزند و در چهار ضربی اول بر زانو راست
 دویم چپ سویم در پیش خود چهارم بر دل بزند لیکن در یکضربی و دو ضربی دوزانو در پیش
 و چهار ضربی جلسه مربع بنشینند فصل دویم در میان اشغال فادریه طریق اشغال
 اسم ذات خفیه بعد ذکر اسم ذات خفیه فرمایند طریقی است آنکه زبان ای کام چپ بپاند و بیل قدر

که تواند بگوید شب و روز همین تصور باشد تا نخته شود و بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفاس
 بذکر اسم ذات نماید طریقی است آنکه اسم ذات را با لار ناف تصور نموده لفظ هورا بحیال دراز کرده
 از افلاک بگذرانند همین طور بصر دم شتغال نماید و طریق ذکر آنکه که شغل مخصوص این خاندان
 بالا ذکر یافته شغل بر بزخ اکبر و این چند نوع است اول آنکه صبر دم کرده نظر در میان
 دو ابرو دارد نوع دوم نظر در میان هوا دارد نوع سوم چشم راست کشاده و چشم چپ بسته
 در پره راست بینی ملاحظه نوز سبب کیفیت وجود مطلق که منزله است از تقییدات نماید تا ظاهر گردد
 و فناء حقیقی حاصل آید اما بشرطیکه هر نوع که عمل نماید بیکند و یقین بر آن کند که هر چه می بینم
 و می بینم مقصود من است ایشا را بعد مقصود خواهد رسید **اسم ذات طریق شغل اسم ذات**
 آنکه در پارچه کاغذ شکل قلب صنوبری برنگ سرخ یا نیلگون کشیده و در آن لفظ **الله** را
 بآب طلا یا نقره بنویسد و پیوسته نظر بر آن دارند تا آنکه نقش این اسم در دل پدید آید
 یا صورت و همی را بر صفحه دل بنویسد و مداوم متوجه بان باشد تا غیب از حواس پدید آید
طریق شغل دوره قادریه آنکه رو قبلیه بادب دوز انوشته هر دو چشم بند نموده
 و زبان را بجام چسپانیده بجنون قلب تصور نماید یعنی بزبان دل **الله سمیع** بملاحظه نور
 خط نورانی از ناف بر آورده تا بوسط سینه که مقام لطیفه سرست رساند و از سینه **الله بصیر**
 را بر آورده تا بدمغ رساند و از ام **الدهاغ** **الله علیهم** بر آورده تا بعرش رساند باز **الله**
علیم از عرش تا بدمغ و **الله بصیر** از دماغ تا سینه و **الله سمیع** از سینه تا بناف آرد
 این جمله یک دوره گردید بعد از آن از ناف شروع کند و درجه بدرجه بطور مذکور بطریق
 نزول کرده باشد بعضی بزرگان همراه این کلمات مذکوره **الله قلیما** زیاده کنند برین **تقدیر**
الله قلیما را تا با آسمان چهارم برسد و **الله علیهم** را تا بعرش رساند و در اینجا چندی
 قرار کنند ثمرات و کیفیات این شغل بقیم می آید هر که کند و اند بعد از حصول ثمرات ذکر
شغل مراقبه یقین فرمایند فضل سویم در مراقبات قادریه مراقبه شتیق از



است در قیاس نگاهبان را گویند پس دل را از یاد ماسوا و خیال غیر حق نگاهدارند و طریقت
 آنکه هر آیت و کلمه که مراقبه آن منظور باشد آن آیت یا کلمه را تلفظ نموده بآداب تمام در زمان
 بذلت و صارت خود و قبیده بنشیند و دل را از ماسوا خالی نموده در تصور معنی آن خوب
 فوض نماید چنانکه در آن مستغرق گردد و اصل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم است یعنی الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراه و از آیات
 کلام الله شریف گو یا که سر همه مراقبات است **كُلُّ مَنْ عَلَيَّاهَا فَاِنْ وَبِقِي وَجْهٍ رَّايَاتُ**
ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ طریقیست آنکه ذات خود را مرده و بوسیده و خاکستر شده تصور نماید
 و داند که باد او را جابجا میگرداند و آسمان اشگافته و تمام عالم را برهم در هم چنانکه زو قیاس
 فانی خواهد شد ملاحظه نماید و ذات مطلق الله تقدس تعالی را موجود و باقی داند درین **شفی**
 مشغول ماند تا وقتیکه نتیجه او که محویت و بیخودست بوصول انجامد مراقبه دیگر **اللَّهُ**
نَوْ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ النُّورُ الْهَيْكَلُ در هر مکان و زمان موجود است چنانکه وجود هستی او که هر جا
 ثابت است ملاحظه نماید و مستغرق گردد و همچنین **مراقبه آیت ان الموت الذی**
تفرون منه فانه ملائیکم و هیئا ایما تکنونوا یدارکم الموت و لو
کنتم فی بروج مشیدة و دیگر کلمات مراقبه کسابق مذکور شده از اینجا گیرند پس هر گاه که
 ثمرات این مراقبات مترتب شوند و کیفیات و انوار آنها مشهود گردد مراقبه توحید ارشاد
 فرماید **مراقبه توحید** و آن بر انواع است اول مراقبه توحید افعالی طریقیست آنکه حرکات
 سکنت تمام عالم را حرکات و سکنتات حق داند و فاعلان صوری بمنزله آلات و حق را
 فاعل مطلق تصور نماید چون بر وجه کمال برین حالت ملازمت کند ثمرات عجیبه و اخلاق پسندیده
 پیدا آید و خوب ورزشت در نظرشان یکسان گردد **نظم** مردان قفس هواشکستند
 از نیک بد زمانه رستند در بحر فنا چو غوطه خوردند جز حق همه ساد و اع کردند و دوم
مراقبه توحید صفاتی است و آن اینست صفات خود و صفات موجودات را بر توه صفاتی دانند

و در آن مستغرق گردد و فرات آن نیز در بیان نمی آید محمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصدق کند
 که در عالم هست میداند و صورتش آنکه بدن خود را فراخ و پهنائی می یابد با نیربتی که از فرشت
 تا عرشش تمام عالم را در گرفته است و همه عالم را در خود می بیند و درین حالت کیفیت عالم بر او
 منکشف گردد و آن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند و قصد از آن بانوار کند
 که حجاب ذات است و گاه انوار رنگارنگ ظهور گیرند و آنهم حجاب ذات بحت اند از آن هم
 ترقی جوید و حجاب انوار بخت تراند بدرگاه الهی بجز و انکاستند عار نموده بنظر خیالی از آن
 بگذرد و آخر این حجاب بی است لطیف بی لون که از نسبت بی رنگی تعبیر نمایند آنجا نیز گاهی
 توقف میشود و بعضی آن را مقصود اصلی دانسته در آن مرتبه توقف میکنند و اگر امداد الهی و جذب
 غیبی شامل حال است تمام حجاب طی شوند و بر مرتبه معرفت ذات بحت بیچون برسد و در اینجا حالت
 عجاب و غراب پیش آیند و این را سیر فی الله میگویند و این را پایانی نیست و این مقام را
 انتهائی سلوک و معرفت فرموده اند الله یوتیه من یشاء سویم مراقبه مراقبه توحید الهی
 که همه ذات را حق داند و غیر او را موجود نداند محققان حال این مراقبه را منع فرموده اند که فهم
 بدون وجدان راست نیاید بطریق اجمال و ایما درینجا باشد بعنایت الهی فته رفته رفته بر وجه
 کمال کشف خواهد شد و در حالت بفتیش و استیقان مشغول نشود فائده باید که در مراقبه
 بغایت ملازمت و شوق نماید تا حاصل آید که دل از آن بگتلف باز توان داشت بلکه دل از آن
 باز داشتن ممکن نباشد و از آن حالتی و حضور می و محویت و نفی خود و عالم و اثبات حق پیدا کند
 و اگر یک لحظه موقوف شود خوف هلاکت او باشد طریق کشف ارواح ملائکه و هر روحی
 که باشد بی طلب باید که طرف راست گوید سبوح و چپ قدوس و طرف آسمان
 رب الملائکه و در دل و الروح ضرب کند هزار بار بگوید و توجه بطلوب کند پس آن روح
 در بیداری بیدر خواب ملاقی شود و اگر دو هزار بار بگوید زود بمقصود رسد ذکر سر ایسے
 کشف آینه راست یا احد چپ یا صمد بگوید هزار بار و نیز سر ایسے چپ بگفت است

گردانیده یا حی و در دل یا قیوم ضرب کند و برای دفع بلا همین کنند هزار بار ذکر برای
 شفای مریض در راست یا احد در چپ یا صهد و طرف آسمان یا وتر و در دل
 یا فود هزار بار ذکر برای حصول امور مشکله و کشف قائل آیند بعد از هزار بار
 بطرف رستا یا حی و در چپ یا قیوم و آسمان یا وهاب و در دل یا الله ضرب کند
 و دعا کند ذکر برای کشف قبور اول بست و یکبار یاد بگوید و بطرف آسمان
 یا روح و بر قبر یا روح و بردل یا روح الروح ضرب کند حال میت معلوم شود علامت
 یاد خواب طریق و دیگر نزدیک قبر بنشیند اول فاتحه بر میت خواند بعد از آن بطرف
 آسمان اکشف لے یا نور باز بردل ضرب کند اکشف لے یا نور بعد بر قبر ضرب کند عجلاله
 و متوجه بقلب شود ذکر کشف روح مبارک صلی الله علیه و سلم صورت مثالی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تصور نموده و در و خوانده بطرف راست یا احمدا و چپ
 یا محمد و در دل یا رسول الله ضرب کند هزار بار بگوید علامت یاد خواب ازین دولت
 مبارک مشرف شود ذکر برای بزرگ حاجت هر مشکلی و همی و حاجتی که پیش آید همی از سما
 حسنی مطابق حاجت خود گرفته بگذرسته ضربی یا چهار ضربی مشغول شود مثلاً برای کشایش
 یاد ذاق و برای شفای مریض یا شافی و برای حفظ موزیات یا حفظ و برای گرسگی
 یا صهد و برای دفع دشمن یا مدلل و برای دفع بلا و شرح چهر یا حی یا قیوم علی هذا القیوم

باب سویم

در اذکار و اشغال مراقبات حضرات طریقہ عالیہ نقشبندیہ رحمہم اللہ تعالیٰ
 باید دانست که چون طالب صادق بتوفیق الہی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسلہ
 میشود اول او را استخاره فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صوت اجازت یا مشغول
 و الاجاب بند که شمشیر بجا دیگر است و نیز توجه مرشد قایم مقام استخاره میشود طریق استخاره

انکه بعد نماز عشاء و صومرتازه کرده صد و یکبار استغفر الله الذي لا اله الا هو
 القيوم والقب اليه بصدق تمام بخواند به نیت آنکه آنچه از من تقصیرات ظاهری یا
 صناد شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعد دو رکعت نماز استخاره باین نیت که
 از حق تعالی میخواهم که بر اتباع شریعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بوسیده مر شدم محکم دارم
 و دو رکعت اول بعد فاتحه آیه الکرسی در دویم با فاتحه قل یا ایها الکفرون بخواند بخشوع و خضوع
 تمام ادا نماید و بگریه و زاری پردازد بعد سلام نماز صد و یکبار درود شریف و صد و یکبار کلمه
 خوانده و دست برداشته دعا کند چون خواب غلبه کند بر زمین بخسبند اگر معذور است اختیار
 دارد بعد آنچه در خواب اشارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول بشارت نشود سه روز
 بکند و بر استخاره نظر بر قلب خود کند اگر قلب اعتقاد همچنان محکم است که سابق ازین بود همین
 است پس مرشد بعد اخذ بیعت او را متقین ذکر اسم ذات بواسطه لطائف مسته نماید باین نظر
 که زبان را بجام چسباند هر دو چشم بند نماید و بزبان خیال از دل صنوبری بگوید بهنجیکه
 این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال شست و بر بستن از دست ندهد
بیان لطائف و طریق ذکر آنها باید دهنت که لطایف شش اند یعنی
 شش موضع اند در جسم انسان که پر فیوض و پر انوار و مثل بسیار برکات اند اول لطیفه
 که مقام دو انگشت فرو تر زیر پستان چپ است و نور او سرخ است و دویم لطیفه روحی مقام
 دو انگشت فرو تر زیر پستان راست است و نور او سفید است سویم لطیفه نفس که موضع آن
 زیر ناف است و نور او زرد است چهارم لطیفه سری مقام آن مابین سینه و نور او سبز است
 پنجم لطیفه حقی مقام آن بالای برو و نور او نیلگون است ششم لطیفه اخفی محل آن ام الدنیا
 است و نور او سیاه است مثل سیاهی چشم **فایده** بدانکه این لطایف شش گانه را
 به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذاکر باید نمود حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد جهت تمام
 بالقار آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود و دست دعا را از حق نماید مرید را بگوید که زبان را بجام

این نیت است که در وقت نماز عشاء و صومرتازه کرده صد و یکبار استغفر الله الذي لا اله الا هو
 القيوم والقب اليه بصدق تمام بخواند به نیت آنکه آنچه از من تقصیرات ظاهری یا صناد شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعد دو رکعت نماز استخاره باین نیت که از حق تعالی میخواهم که بر اتباع شریعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بوسیده مر شدم محکم دارم و دو رکعت اول بعد فاتحه آیه الکرسی در دویم با فاتحه قل یا ایها الکفرون بخواند بخشوع و خضوع تمام ادا نماید و بگریه و زاری پردازد بعد سلام نماز صد و یکبار درود شریف و صد و یکبار کلمه خوانده و دست برداشته دعا کند چون خواب غلبه کند بر زمین بخسبند اگر معذور است اختیار دارد در خواب اشارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول بشارت نشود سه روز بکند و بر استخاره نظر بر قلب خود کند اگر قلب اعتقاد همچنان محکم است که سابق ازین بود همین است پس مرشد بعد اخذ بیعت او را متقین ذکر اسم ذات بواسطه لطائف مسته نماید باین نظر که زبان را بجام چسباند هر دو چشم بند نماید و بزبان خیال از دل صنوبری بگوید بهنجیکه این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال شست و بر بستن از دست ندهد بیان لطائف و طریق ذکر آنها باید دهنت که لطایف شش اند یعنی شش موضع اند در جسم انسان که پر فیوض و پر انوار و مثل بسیار برکات اند اول لطیفه که مقام دو انگشت فرو تر زیر پستان چپ است و نور او سرخ است و دویم لطیفه روحی مقام دو انگشت فرو تر زیر پستان راست است و نور او سفید است سویم لطیفه نفس که موضع آن زیر ناف است و نور او زرد است چهارم لطیفه سری مقام آن مابین سینه و نور او سبز است پنجم لطیفه حقی مقام آن بالای برو و نور او نیلگون است ششم لطیفه اخفی محل آن ام الدنیا است و نور او سیاه است مثل سیاهی چشم فایده بدانکه این لطایف شش گانه را به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذاکر باید نمود حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد جهت تمام بالقار آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود و دست دعا را از حق نماید مرید را بگوید که زبان را بجام

بسیارند

چسپانیده از زبان قلب اسم ذات را بی حرکت زبان بگوید و خود بقوت و مهت تمام توجه کند
 یعنی دهن قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید و خطر غیر آمدن ندهد و بجز به قلبی مرید را بطرف
 خود کشد تا اثر توجه او در لطیفه مرید جنبش پیدا آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید تو
 پیدا کند و نسبتی و حضوری بخد کور تقدس تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا نیک است کم زیاده بجای
 مرید متوجه باشد و ارواح متبرکه که اکابر این سلسله را شامل حال خود داشته این تصرف را از
 امداد او شان دانند فایده بدانکه این دل صنوبری شایانه قلب حقیقی است که از عالم
 هست مسمی بحقیقت جامع و نیز چون مرید متوجه بقلبش و عادت اسرارست که از مبداء فیض
 بواسطه قلب حقیقی فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی با تمام رسد و فراق قلبی حاصل آید همین طوری
 لطایف باقی را جدا گانه مشق نماید و فراق لطائف عبارت از آن است که در آن لطیفه مستغرق
 بهم رسد که تکلف نماند و گاهی میباشد که مرید را در لطیفه قلبی تجلیات رو میدهند اما باید که بوسع
 مکان خود را مغلوب تجلی سازد بلکه تنزیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین
 لطیفه قلبی نفی اثبات صغیر میفرماید طریقیش آنکه هر دو چشم و هر دو لب بند کرده دوم را از جناب
 بر آورده در قلب حبس کند و کلمه کار از زاناف بر آورده تا جگور سانیده **الله را از گوتنا لطیفه**
 روحی فرود آورده ضرب **الله** بر قلب بزند بحیثی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه
 نفی ناسوار الله اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولاد یکدم سه بار بعد از آن در صحن
 بر عایت عداق یک یک یاده کرده باشد تا بست و یکبار رساند و مدوشد نگاهدار تا اثر
 ظاهر گردد و اگر اثر ظاهر نشود دلیل بجای صلی است باز از سر نو شروع کند و اثر ذکر است که
 در وقت نفی وجود بشری منفی گردد و در اثبات آثار جذبات الهی ظهور گیرد درین ذکر چند آن
 مشغول شود که مذکور بر دل ذاکر استولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق مجبوه
 معشوق گردد طریق **شغل لطائف** استم نیست که دم را از زیر ناف کشیده بهما لطیفه
 شغل آن باید نمود و در ذکر اسم ذات **الله** **الله** با ملاحظه معنی و نور آن مقام و در ^{سطح}

چند آنکه دست در مشغول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس هم
 میکنند و ذکر همان اسم ذات و طریق که جاروب این لطائف نیست که دم را بشدت تمام
 بملاحظه اسم ذات بدون حبس هم از همان لطیفه که جاروب آن کند کشیده باز ضرب هو
 بهمان لطیفه زند چنانچه اگر جاروب لطیفه قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب بملاحظه اسم ذات
 کشیده تا موضع روح رسانیده ضرب هم بملاحظه هو باز بر دل بزند و همین طور جاروب نماید دیگر
 لطائف هستند در عمل آوردن شرط است و طریق ذکر آره این لطائف این است که دم بشدت تمام
 بملاحظه اسم ذات از همان لطیفه که آره در زرش نماید و از گون کشیده باز ضرب هو یعنی بملاحظه
 بهمان لطیفه بزند چنانچه در جاروب لطیفه قلب گفته شد اما چون از مشق لطائف سسته فرغ نماید
 و ملکه حاصل آید بعد مرشد فرماید که جمع محبت نموده متوجه همه لطائف یک مرتبه شود و مرشد نیز فرماید
 نماید تا همه لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات و غیره پیش آید در آن تامل
 بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود فائده بدانکه در عطا الح ایشان این سیر را سیر لطائف
 میگویند چون این سیر تمام شود سلطان اندک فرماید طریق سلطان الاذکار
 مرید را باید که از سر تا قدم متوجه پیرش موسی وجود خود شده ملاحظه اسم ذات نماید و مرشد نیز
 بهمت تمام و کمال متوجه بر همه اخبار مرید شود و این شغل اسچندان کند که از هر بن مور بدن
 ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا اینجا اذکار متضمن بلطائف است و غیر
 بود تمام شد چه که نزد مشایخ این سلسله قطع این راه جمله بهمت قدم است پنج ازان از کلام
 که قلب در روح و سر و تنی و اخفی اند و در عالم خلق که نفس و قلب اند و قالب مرکب با رعبه
 عناصر است درین صلت ده لطیفه شد شرفی ع سلوک از قلب که از عالم امر است میکنند
 نصف دائره گذاشته اند از برای همین اقریب است و لطائف قالب یعنی اربعه عناصر را در
 لطیفه نفس سلوک میفرمایند بعد ازان ذکر نفی و اثبات ارشاد نمایند بیان طریق نفی
 و اثبات بدانکه از قدیم بنا بر این طریق و کمالات ولایت بر همین ذکر است و ذکر اسم

در طائف سسته از تجویز قلب ربانی حضرت محمد الف ثانی قدس سره سه طرق تسلسل
نفی و اثبات آنکه چشم بسته و زبان را بجام محکم نموده نفس از زیر ناف بر آورده بر دماغ
قرار دهد و حرف کار از زانف کشیده تا ام الذراع رساند و از اینجا **الله** را بجانب لطیفه روحی خود
آورده ضرب **الله** بر دل بزند و از **الله** نفی ماسوار الله تصور کند و از لفظ **الله** اثبات
ذات بی کیف ملاحظه نماید مبتدی **لا معبود الا الله** و متوسط **لا مقصود الا الله** مستتمه
لا موجد الا الله تصور کند و منتهای عدد در یکدم بست و یکبار است اگر اثر این سخن که **تخلی**
از ماسواست در دل پیدا آید شکر بجا آورد و الا نه باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق
اذکار شکر از همی تمام شد اکثر سلوک مشایخ نقشبندیه تا باینجا است بعد از آن مراتب مراقبات
و افکار که مذکور میشوند اول مرید را فناء افعال که آنرا مراقبه توحید افعالی میگویند تلقین فرماید
مراقبه توحید افعالی طریقش آنکه مرید افعال خود را و جمیع موجودات را منظر افعال حق داند
و در همه اشیا را او را فاعل مطلق تصور نماید تا فاعلیت غیر از نظر بر خیزد بعده مراقبه فاعل
صفا که آنرا مراقبه توحید صفاتی میگویند ارشاد نمایند یعنی همه صفا خود را و صفا جمیع موجودات و صفات
مستهلک اند حتی که مصداق حدیث قدسی کنت له سمعه و بصیرة لک بعد از مراقبه فاعل
فنا و ذالی که آنرا مراقبه توحید ذاتی میگویند طریقش آنکه مرید را باید که در اندرون قلب
حقیقه که سراسر نور است نظر انداخته ذات خود را و ذوات همه موجودات را منظر ذات حق داند
و ذات بی جهت و بی کیف را در افاق و نفس یعنی در اندرون بیرون خود حاضر داند و جز او
کسی را نبیند ازین دانش گاهی غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکه نور
مشاهده هوش مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد تا آنکه بعضی بزرگان
برای تکمیل این نسبت مراقبه قوای بر سبک مانند طریقش آنکه حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال
کند و جمیع موجودات را قوایر تصور نماید که در مقابل آن آفتاب نماند و تمام قوایر بر نور واحد نور
گردیده اند و در آن موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبه را بکمال رساند وجود مطلق را

و جمیع افراد ساری دیده دیگری موجودند نپندارد من عرف نفسه فقد عرف ربه خزانة
 است و تمام شیار انجلیه شهود احاطه معیت او تعالی ^{تعالی} یا بد این را در اصطلاح این قوم توحید
 وجودی میگویند این ولایت متعلق بلطفیه قلب است که از عالم امر محیط همه این یعنی این است و لا از و نیز
 و اگر همه شیار را از نظر انداخته و کم کرده مشاهده جمال لایزال حق رو نمود این نسبت را توحید
 شهومی میگویند و این ولایت علاقه بلطفیه روح عظم که محض نور است میدارد و این هر دو
 ولایت خاصه اولیا ربه است درین مرتبه علم لدنی و مرتبه قطبیت ابدانیت و غیره امودگی
 حاصل میگردند و الله یزق من یشاء چون این نسبت کمال رسد میرد باید که برین تجلیات
 و مشاهدات لذت یافته قرار گیرد بلکه طالب ترقی شود اگر چه این هم کمال ولایت است اما
 درین نوعی شرکت مفهوم میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تلبیس شیار باشد تعبد هر چه باید
 بامداد توجه مرشد خود را از غلبات این تجلیات و مشاهدات و واردات اگر چه لطیف باشد آنچه
 ذهن نشین است از حق باشد یا از غیر حق خالی و صاف سازد و بتلقین مرشد مراقبه نماید
 و در راه الورا مشغول شود مراقبه نایافت طرقتی آنکه لطیفه سری را از واردات مذکور
 خالی ساخته نظر باطن بران دارد و حق تعالی را به تنزیه تمام تصور نماید و هر چه در ذهن
 خیال او باشد از همه پاک و منزّه بی جهت و بی کیف او را بطلبد تا هیچ در نظر او غیر مطلوب نماند
 حتی که بجز نور بقین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلا نهایت رساند و هیچ جا و از نگیرد بلیت
 ای برادر بی نهایت در گهی است که هر چه بروی میرسی بروی مایست که چون حاجت
 لغی نماند و آینه سری از توجهات و تصورات صاف و مصفا شد و بی جهت و بی کیفی رونود
 مرتبه نایافت و در راه الورا و ولایت حض که ولایت ملائک مقرب است بوصول انجامد
 و این ولایت متعلق بلطفیه سر است و الله علم بلیت هر که از فضل حق باشد مدد و این
 نعمت حق او را رسد که بدانکه چون مرید لطیفه سری را از تجلیات اگر چه مشاهده باشد خالی
 ساخت داخل دائره حقیقی شده لیکن چون از حقیقت آگاه نیست از ارباب جاهل است

پس اگر امداد الهی و جذبه معنوی شامل حال است جمیع مراتب عنصری و نوری اعلی کرده آید بعد
از مرتبه نیافت و راز الورا حقیقت نیافت که مرتبه ولایت خاص الخوص که ولایت انبیاء
علیهم السلام است روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در خلوت مخیده باطنه من جهت ^{حقیقت}
از یافت حق و غیر حق است حاصل اینکه اول ولایت خاص اگر چه ولایت است لیکن
درین ولایت وجود غیر در نظر است یعنی تمیز در مظاهر و باطن باقی است پس ازین نسبت
مرتبه عالیة ایشان بوی شرک می آید و در ولایت خاص اگر چه تنزیه است که جمیع مراتب ذاتیه
وصفاتیة و کمالیة خود را منظر ذات و صفات و کمالات حق تعالی می بیند و بنحیر مظهر است
یوحی نمی یابد و تنزیه او میکند اما تنزیه سایر الناس پیش رتبه علو را انبیاء علیهم السلام حکم تشبیه
دارد پس دل از تصور عینیت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه تنزیه نیز منزله
و پاک است تعالی الله عن خلقه و علو اکبیر از هر دو خیال خالی سازد طالب ترقی شود
تا تجلی بی کیفی و بی جتی بر دل مرید وارد شود و تجلیات انوار قدم تجلی گردد هر چند خلوص
زیاده دخل در دایره این ولایت بیشتر بعد از ان کمالات نبوت انبیاء علیهم السلام است
و حقیقت این مرتبه خارج از تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگر چه
ولایت انبیاء و نبوت ایشان هر دو در دایره اصالت اند و هر دو از ظلیت خالی و مبرک لیکن
اینقدر است که در ولایت وصول بحقیقت صفات حضرت عزت جل شانہ است و در نبوت
وصول بحقیقت ذات بحت است تفاوت مراتب استعدادیه چنانکه فرموده قول تعالی
تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض رزقنا الله و اياكم چون این نسبت بکمال
رسد ملاحظه از میان بر خیزد و بمقام حضور در حضور نور علی نور برسد که مرتبه بقا با الله است
ذکر مراتب اذکار و اشغال علیه نقشند به بطریق اجمال و مختصراً لعل آمد اگر به تفصیل باید
از کتب ایشان مثل نمونه متبرکه که انوار محمدی مصنفه حضرت مولانا و استادنا مولوی
شیخ محمد فاروقی تہانوی سلمہ اللہ تعالیٰ کہ خلیفہ خاص حضرت مرشدیم و ما دیم قطب الاقطاب

مولانا میا نجو نوز محمد شاه جهنجهانومی اند قدس السدره باید جست اما در بیان اشغال
 طریقه احمدیه حضرت شیخ عبدالاحد رامکاتیب اندازانجه مکتوبی مسمی کجیل النجوا هر بغایت
 متین است و نیز طریق تحصیل مراتب سلوک این طریقه بقتضیل تمام حسن وجوه در رساله
 انهارار لجه مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی حمه اهد علیه که بغایت پسندیده است
 مرقوم است فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که بنا بر این طریقه بر آن است
 بقلم می آید باید دانست یا بدانشت و آرزویشوای خود باید ساخت و آن این است :
 هوش دردم نظر بر قدم سفر در وطن خلوة در انجمن یاد کرد بازگشت بنگهدار
 یادداشت وقوف زمانی وقوف عددی وقوف قلبی یازده کلمه اند هوش دردم
 عبارت از نیست که همیشه هوشیار و آگاه بر نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید این
 شغل دافع تفرقه الفتنی است نظر بر قدم آنست که درآمد و رفت راه هر جا که باشد نظر بر پیشانی
 دارد تا نظر بر آنگذنه نشود و جمعیت اقرب باشد و در ابتدا در دل تابع نظر است و بر پیشانی
 نظر در دل تاثیر میکند و شاید نظر بر قدم اشارت بسرعت سیر سالک بود در قطع وقت
 هستی و طی عقبات خود پرستی یعنی نظر او هر جا که نتهی شود فی الحال قدم بر آن نهند سفر در
 وطن آنست که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیه بصفت حمیده بر آید که
 معنی تخلعوا باخلاق السدره است خلوت در انجمن آنست که بظا هر باخلق و باطن باحق تقاضا
 بود یعنی با همه حال متوجه الی السدره بوده باشد یاد کرد و عبارت از ذکر سانی و قلبی است یعنی
 دور کردن غفلت از بند کرحی تعالی بازگشت و آن اینست که هر بار یک ذاکر بزبان دل
 کلمه طیبیه گوید در عقب آن هم بدل مناجات کند که الهی مقصود من تویی و رضای تو تر که در
 دنیا و آخرت را برای تو عطا رکن لغما خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم
 است در ذکر ازین غافل نشود نگاهداشت مراد از مراقبه خاطر است از خطر ماسوا اهد
 چنانکه اگر در یکدم صد بار کلمه طیبیه گوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسما و صفات هم غافل بود

این کلمات
 در این کتاب
 درج شده است

احدیت مجرده را و در الوار را منظور نظر داشته باشد یا و داشت عبارت از متوجه بود
 بحق تعالی است بخدمت و بهر حال بسبب ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیبت و نزول
 تحقیق استیلا و شهود حق بردن توسط حب ذاتی که کنایت از حصول یاد داشت است و
 این مشاهده گویند و حق اینست که این مقام مذکور که توجه تمام بحق است بدون فنا تمام بقا
 کامل حاصل نمی شود و وقوف زمانی آنست که بنده بهر حال واقف احوال خود باشد اگر
 لطافت است شاکر باشد و اگر بعصیت است عذر خواهد یا آنکه پاس انفاس نگاه دارد و محض
 میگذرد یا بغفلت و علی هذا القیاس در قبض و بسط استغفار و شکر باید و این را می گویند
 وقوف عددی آن عبارت از رعایت عدد طاق در لغتی و اثبات چنانکه گذشت در عا
 عد در ذکر قلبی موجب جمع خاطر متفرقه است و **وقوف قلبی** آنست که ذکر آگاه و واقف باشد
 با حق تعالی و یاد وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بوجهی
 دل هیچ علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که درصین ذکر ارتباط آگاهی موجب شرط است
 که محققان فرموده اند که اگر طالب ذکر قلبی درگیر نگردد و تاثیر نشود ویرا از ذکر باز داشته بود وقوف قلبی
 فرمایند تا زود ذکر درگیر و تصرفات **مشایخ طریق** توجه شیخ خود را از همه امور خالی خسته
 متوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مرید القایش منظور باشد و توجه خاطر صرف بشان
 و تصور کند که کیفیت و جذب از منج مرید سرایت میکند بفضله تعالی افاضه نور و برکات استقامت
 آن میشود بعد اجراء لطیفه قلبی هر لطیفه درجه بدرجه توجه نماید همچنین در القاب الوار و ترقیات لطاف
 مرید این طریق توجه کنند و بر مرید غائب تصور صورت او نموده توجه فانیانه مینمایند و فائده او را
 میسرانند طریق سلب مرض آنکه خالی کند نفس خود را از همه خطرات و خیال کند نفس خود را
 بیمار بان بیماری که مرین دارد پس آن مرض منتقل میشود از مرین بسوی او و این از عجایب صنعت
 الهی است در حلقه دیگر طریق دفع مرض و توجه بخشی آنکه بعد استخاره صاحب نسبت
 و صنوبر کرده در رکعت نفل ادا نماید و در دو استغفار خواند و بجز وزاری بدرگاه مجیب الهی حوالت

التما نماید که از مرین مرض و یا از عاصی محصیت زائل شود بعد از آن مقابل مرین یا عاصی
 بنشیند و بهمت تمام جمع نموده و قتیکه نفس بگیرد و تصور کند که مرض از قالب مرین یا عاصی
 میگیرد و میکشد و دراز کند نفس او وقت گذشتن نفس خیال نماید که آن مرض و یا آن گناه
 از اندرون سلب کننده بر زمین می افتد بعونه تعالی مرین شفا یابد و عاصی توبه کند طریق
 دریافتن نسبت اهل اسد زنده باشد یا مرده طریقش آنست که بنشیند روبرو
 او اگر زنده است و اگر مرده است مقابل قبر او پس غالی کند نفس خود را از هر نسبت و التما نماید
 بدرگاه علام الغیوب که یا علیم یا خبیر یا مبین خبر ده مارا و آگاه کن از کیفیت باطن این شخص
 و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند متصل کند روح خود با روح او بعد وقفه رجوع کند بذات خود
 پس هرگاه دریابد و نفس خود از کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص است و همین طریق دریافتن
 خواطرست طریق دریافتن خطر نفس خود را از حدیث نفس از هر خطره غالی ساخته بد
 بسوی قلب او متوجه شود هر چه از خیر و یا شر در خاطر خطور کند پس بداند که از دست طریق کشف
 وقایع آینده بطریق معهود دل خود را از همه خطرات پاک نموده اول بحیاب قدس عالم دستخیز
 التما نماید که یا الله یا علیم یا خبیر یا مبین آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر منقطع شد
 تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب امین خواهد پس متوجه کند روح
 خود را ساعت بساعت بسوی ملا را علی یا ملا را سهل بقدر استعداد خود بهمت تمام پس منکشف
 خواهد شد آن واقعه با و از حالت یا بدیدن یا در خواب طریق دفع بلا بطریق معهود تحمل کند
 آن بلا را بصورت مثالی و توجه و بهمت قوی نماید برای دفع بلا با مداد الهی دفع خواهد شد
 اما این تصرفات عجیبه و غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نمیند و این معاملات
 از متوسطان سلوک اکثر واقع میشوند و از منتهبان بسبب عدم التفات شان با مورد مذکوره
 کونیته کم ظهور گیرند و نیز باید دهنست که ضرورت نیست که همه کشفات عارف صحیح و مطابق واقع
 باشند زیرا که کشف و وقایع از امور ظنی است که جمالی خطاهم دارد گاهی باشد که خلاف واقع است

پس اطهار این چنین امور پیش یابد و اغیار را حاصل است و دعوی فضول باب چهارم
 در بیان کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز و دیگر اعمال مشرفه
 باید است که بهترین سلوک الی الله سبب طریق ذکر فرموده اند اول ذکر کلمه طیب کلا اله
 الا الله محمد رسول الله دویم ذکر تلاوت قرآن شریف سویم ادای نماز باقی اذکار درین
 مندرج اند و از فضیلت اینها قرآن و حدیث و آثار صالحه مملوست و این مختصر تحمل آن نیست
 که بقدم آید و برکات و کیفیات آنها آنچه هست این ذره بمقدار را چه قدره که بیان سازد
 کلمه طیبه ارجح صادق همین است که یکقدم از کلا اله بر نفی ما سوا الله نهد و دیگر قدم از
 الا الله بجناب قدس نهاده و اصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالب همین کافی است
 که از مشغولی و حضوریت حق و تکلامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر
 جمیع اذکار و عبادات و دعای و تسبیحات کونین اشامل است و نیز مراجع بیشتر در نماز مندرج است
 که بیانش از طاقت بشری دور است و سالکی که بغلبه استغراق و جذبات از نماز باز ماند از مدارج
 بسیار محروم ماند بلکه مقصود اصلی نرسد و نماز سرسخت از اسرار الهی در میان عبودیت و عبودیت او که
 مومن از مشغولی آن انقطاع از ما سوا و قربانتم بحضرت حق تعالی حاصل است پس طریق سلوک
 که بواسطه کلمه طیبه است بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز
 بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق تلاوت قرآن شریف بدانکه
 تلاوت قرآن فضل عبادات است و کدام طریق برای تقرب الی الله سوا می فرایض بهتر از تلاوت
 قرآن نیست پس آداب و استجاب او است که با ضلایع تمام با طهارت کامل رو بقبله با تریل
 و خشوع و تحزن بعد از وضو و بسم الله بلا حظه آنکه کلام با خدا میکند و گو یا اورامی بیند و اگر نتواند
 بداند که اورامی بیند و با و امر و نواهی مرا حکم میفرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید
 ترسان اگر یالین باشد و بچهر و ایمان خوش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند این
 عام است و طریق خاص آنکه طالب با شرایط مذکور در غلوت که کدام محل وقت نباشد بعد از احوال

در حرکت نفل بادب و حضور تمام بنشینند و قرآن شریف را در بر و به بند و عظمت کلام کبریا بی و تدبیر
 خود ملاحظه نماید و دل از جمیع خطرات خالی کرده متوجه حقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است
 گردد و درین مراقبه اندک توقف کند چون خاطر جمع شود و حضوریت بحق تعالی چون شاگرد پیشانی
 بقیقین حاصل آید بعد اعوذ و بسم الله بخشوع و خضوع تمام با ترتیل تجوید جنانکه پیش او استاد میخوانند
 و هیچ دقیقه قرأت فرو نگذارند تلاوت نماید و درصین قرأت خیال کند که زبان دهن و لسان دل
 صنوبری هر دو برابر تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود اعوذ خوانده دل
 حاضر کند چون ازین مشق جمعیت خاطر و حضوریت بحق تعالی حاصل آید بعد از ان تصور کند که
 برین مورد جسد قاری برای قرأت قرآن زبان گردیده و از هر بن مور الفاضلی بر آید کلام
 قابل قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده است درین ملاحظه در عین قرأت مستغرق گردد و چون درین
 ملکه حاصل آید بعد از ان در وقت قرأت تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند و او می شنود
 و بعد از ان تصور کند که سالک میخواند و حق بگوش سالک می شنود و چون درین ملکه شود بعد از ان
 در قرأت خود تصور کند که او تعالی خود میخواند و خود می شنود و این هیچ نیست نه وجود سالک است وجود
 موجودات بجز آنکه آواز نیست که از هر جهت می آید و سالک این محسوبست چون این مرتبه بمکمال رسد
 بفضله تعالی امید است که معنی حقیقی و اسرار قرآنی منکشف گردد و سالک بمطلوب خود برسد
بیان طریق ادا نماز سالک طریقت را باید که در ادا هر اعمال خصوصاً نماز بر مغز
 و ارواح آنها که مراد از حبل الخالص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه او تعالی و محویت پیش
 احدیت است محافظت نماید اما اگر چه نماز اهل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسید و چنان
 گذاردن مشکل است و صعوبتی بسیار دارد لیکن جهد و کوشش می باید کرد مگر خدا تعالی
 آسان گرداند و الذین جاهدوا فینا لنهینهم سببنا طریق ادبش آنکه اول نماز
 صورتی تصور کند که دل وی نیت خالص و روح او حضور و تن او اعمال ظاهری و حضرات
 ارکان و حواس او تعدیل ارکان و تحسین قرأت است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد اهل

نماز نبود و نیز نماز را طهارت حقیقه باید که بی آن نیز نماز نشود و آن طهارت دل است از ماسوئله
 که نظر قبولیت حق بر دل است که ان الله لا یبصر الی صورکم و احوالکم و لکن ینظر الی
 قلوبکم و نیا تکم پس هر گاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است
 پس چنان که دل از غیر اسد پاک شد و جرق تعالی مستحق کرمت و سزاوار بزرگی بچاک سازند
 تا قول اسد ابر در دست آید و چون دست برای تکبیر برداری دانی که از دو جهان دست بردم
 و در وجهت وجهی روی دل بهمت تمام متوجه بحق بود و چون **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** گوئی بدانی که در علم
 هیچکس مستحق حمد نیست و جمیع محامد با و راجع است و در **رَبِّ الْعَالَمِیْنَ** تصور کنی که نیست رب
 بجز او تعالی و در **الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** امید بر کرم و رحمت او داری و بدان و اثنی باشی و در
مَالِیَ یَوْمِ الدِّیْنِ خوف را پیش گیری و روز قیامت را مشاهده کنی و الامر لوی میزند
 یقین نمائی و چون **اِنَّکَ تَعْبُدُ** گوئی یقین دانی که لا موجود الا الله و در **اِنَّکَ تَسْتَعِیْنُ**
 تحقیقت ملاحظه کنی که لا فاعل الا الله و در **اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ** بدل را می طلبی که
 بحق رساند و از صراط **الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ** آن را می خواه که انبیا و اولیا رفته اند و در
غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّیْنَ پناه جو از غضب او و از گمراهی نفس خود
 و در حالت قیام استقامت بر طریق شریعت و طریقت خواهی و در رکوع عظمت الهی و تذلل **تسجد**
 و در سجده فقر نفس اثبات حق خواهی و در تشهد محویت خود و مشاهده حق خواهی و در ان کوشی که
 هر چه در نماز خوانی بدان صادق شوی و الا لمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب
 بالصدق و در حضور و اخلاص جهد کن هر نمازی که بجاری مراقب شوی در آن اگر حضور
 بوده باشد باز عاده کن و اگر باز در حضوری مقصوری واقع شود باز عاده نمائی حتی که پنج یا شش
 همین طور کنی امید قولیست حکم **اِنَّکَ مِنْ طَلَبِ شَیْءٍ جَدِّ وَ جَدِّ** یعنی جوئیده یا بنده این دولت
 بوصول انجا ندیز برین قناعت مکن بلکه همواره بتجی بصفه ایجابی او تعالی باشی تا بنماز حقیقه
 برسی و حق را یابی و گویی و برین عمل نماز بریت دست از طلب ندارم تا کام من بر آید **یا جاب**

رسد بجانان یا جان زین برآید و انشاء الله تعالی دست طلب بدامن مطلوب برسد منزه و کرامت
 طریق دیگر در ادا نماز بدانکه وقت ادا می نماز روی قلب را متوجه بسوی حقیقت کعبه که
 صفت سجودیت حق است سازد و نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی است ملاحظه نماید
 و تصور حقیقت خود که مرتبه عبودیت است بعجز تمام پیش آرد و خالص نیت ادا خدمت عبودیت کند
 و برای تکبیر دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست برشته رجوع الی الله گشته و بگوید
 الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به تکبیر فرج کرده فنا ساخت و بعد تسبیح و تحمید قرائت شروع کند
 و در قرائت ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است که وقتیکه گفت بنده
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فمود حق تعالی ستایش من کرد بنده من چون گفت الرَّحْمٰنُ
 الرَّحِیْمُ فمود حق تعالی بر من ثنا کرد بنده من چون گفت مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ فمود حق
 بیان بزرگی من کرد بنده من هر گاه که گفت اِيَّاكَ تَعْبُدُوْنَ اِيَّاكَ كَسْتَعْبُدْنَ فمود حقیقتاً
 که این در میان من در میان بنده من است و مرنبده مراست آنچه خواست و وقتیکه گفت
 اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ
 وَ لَا الضَّالِّينَ فمود حق تعالی این برای بنده من است و مرنبده مراست آنچه خواست
 پس در ملاحظه مجاب و مستغرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پا دارد و ملاحظه عظمت و کبرای او تعالی
 و تذلل خود کند و در سجود نظر بر پره بینی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقر و خاک ریزی خویش
 نماید و در قعدہ نظر بر سینه دارد و ملاحظه معنی التحیات کند و در آن حالت یقین داند که در حضور
 حق تعالی در مجلس انبیاء و اولیاء داخل است و نیز در هر نماز ملاحظه از تعبد الله کانا که
 تراة ملحوظ دارد و اگر خطر آید ملاحظه لا ھملو ق الا بحضو القلب وضع سازد و در قرائت
 آواز تلفظ چنان باید که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد او هم استماع نماید اما چندان
 جهر نکند که آواز از حلق برآید الا در نماز جهر یہ طریق دیگر نماز شبہ الیط مسموده در حال
 نماز نور حقیقت معلوۃ امثل ستاره رخشان در عین قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پیشانی

و در حالت سجده بر پرّه بینی و در فتود برابر سینه مشاهده کند و مستغرق گردد پس چون باین طور
 مذکور در ادار نماز فراوانت و مشق نماید بعبودت تعالی نماز حقیقه رود بدو حقایق و معارف
 گوناگون مکتشف گردد و مرتبه صلوة معراج المؤمنین بهمین است که مقصود دنیا و مافیها را
 گذاشتن با حق پیوستن است و الله یرزق من یشاء خداوند ما را و جمیع دوستان با او طمأنینه
 حق را ازین دولت مشرف گردان درین میران و برانگیزان بمنه و کرمه و بجزمت انبی آله و صحبا
 اجمعین آمین آمین آمین **طریق حصول یارت جمال مبارک صلی الله**
علیه و سلم بعد نماز عشاء با طهارت کامل جامه نو و استعمال خوشبو بادب تمام رو بسوی
مدینه منوره بکشند و طبعی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول یارت جمال مبارک صلی
علیه و سلم شود و دل از جمیع خطرات خالی کرده صورت حضرت پلباس بسیار سفید و عمامه
و چهره منور مثل بدر بر کرسی نور تصور کند و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله
راست و الصلوة والسلام علیک یا نبی الله چپ و الصلوة والسلام
علیک یا حبیب الله در دل خود ضرب کند این درود شریف را هر قدر که تواند بجز
تکرار کند بعد از آن این هر سه درود را اللهم صل علی محمد کما امرتنا ان نصلی
علیه اللهم صل علی محمد کما هواهله اللهم صل علی محمد کما تحب و ترضاه له
هر قدر که تواند بعد و طاق بخواند و بوقت خفتن نسبت و یکبار سوره اذا جاز نصر الله خواند
بصورت جمال مبارک در دو گویان سر بسوی قطب و رو قبیده و بردست راست بخشد
و الصلوة والسلام علیک یا رسول الله خوانده و بر کف راست دمیده و زیر سر
بها ده بخشد این عمل شب جمعه یا شب دوشنبه بکند چند بار بعمل آرد تا اراده تقابل بطریق
خواهد رسید طریق صلوة کن فیکون برای مشک کشتائی سریع الاثر است
هر کس که حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه با طهارت تمام و
خلاص کامل ز دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص صد بار

و در دویم سوره فاتحه صد بار و اخلاص یکبار بخواند و صد بار بخین گوید که ای آسان کننده دشواریها
 و ای روشن کننده تاریکیها و صد بار استغفار و صد بار درود شریف بخواند و بحضور قلب خدای تعالی
 دعا کند چون شب سویم آید بعد از نماز و غیره مذکوره سر برهنه بوده دستین است بر آورده
 در گردن باندازد و بگریه و زاری از جناب الهی دعا کند بخواه بارانشارالدی که ضرورت دعا را مستجاب
 شود این عمل در خاندان چشمتیه بسیار مجرب و سریع الاثر است و این را صلوة کن فیکون برائے
 همین نامند که در مطلب براری جلد تاثیر کند **طریق نماز استخاره** بدانکه در هر استخاره
 کند بجهت آن کار را بعمل آورد در استخاره مسنونہ هیچ خواب و رویا ضرورت نیست فقط طمیان قلبی
 کافی است اگر فرصت نباشد صرف بر دعا اکتفا نماید ظرفیش آنست که دو رکعت نماز بنیت
 استخاره ادا نماید در رکعت اول بعد فاتحه سوره کافرون و در دویم سوره اخلاص بخواند
 بعد سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک
 و اسئلك من فضلك العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و
 انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی
 و معاشی و عاقبه امری او فاعط امری و اجله فاقد علی و یسر لی ثم بارک لی فیہ
 و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبه امری او فاجعل امری و اجله
 فاصرف عنی و اصرف عنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به
طریق دیگر استخاره مشایخ چشمتیه فرموده اند که بعد نماز عشاء دو گانه بنیت استخاره بگذارد
 در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص بار بخواند بعد سلام اول آخر درود شریف سه سه بار
 یا سلام سلّمی سه صد و شصت بار بخواند بجهت این چهار اسم را صد صد بار یعنی یا علیم
 علیم یا اشیر بشیر یا خبیر اخباری یا صمدین بنی لی بجهت رو بسوی قبله و سه
 بطرف قطب کرده و پایی بجانب شمال کرده بر زمین نجسده اگر معذور است اختیار داد اما با هر
 نگوید در دو گویان نجسده و این عمل را در شب نجسینه و یا در شبینه بخواند اگر در شب معلوم

نشود تا لبه یا مهنت شب بگذرد از اندر هر چه مقصود باشد معلوم شود و دیگر طریق سوره
 فاتحه یکبار سوره ناس سه بار سوره فلق سه بار سوره خلاص سه بار سوره کافرون سه بار
 سوره اذاجا بر نظر الله سبت پنج بار بعد هر قدر که تواند در دو شریف بخواند چند آنکه در دو گویا
 بخشد بوقت خفتن بدست راست قف زده و دست بزرگله نهاده بخشد کیفیت اعمال
 مستغرقه صبح و شام بدانکه شاغل اشغال قلبیه اضرو و دست که سواهی فرایض و واجبات
 و سنن بعضی از عبادات و طاعات و اوراد و وظائف سانیه که ممد و مقوی مفید صفائی قلب
 باشد بعمل آرد چنانچه نماز تجمید که دو اذده رکعت است و نماز اشراق که شش رکعت است
 و دو نیز آمده است و چهار رکعت صلوٰه الصبح و چهار رکعت صلوٰه الزوال و شش رکعت صلوٰه الاذان
 و سبت رکعت هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت سنت قبل عشاء و در جمعه
 صلوٰه التبیح اگر فراغ باشد بخواند سه روزه یا بیض و روزه بخشد و دو شبانه و شش روزه
 شوال نه روزه اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عوفه ضرور دارد و روزه عاشورا و روزه
 اول ماه رجب و اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدریکه در چهل روز ختم کند و در میان
 سنت و فرض صبح چهل و یکبار سوره فاتحه مع تسبیح بخواند و بعد نماز صبح سوره یسین دوه یا
 کلمه چهارم و صد بار سبحان الله و بجزای سبحان الله العلی العظیم و بحمد
 استغفر الله بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه طیبه بار و چهل و یکبار یا حی
 یا قیوم لا اله الا انت استمکت ان تحیی قلبه بنور معرفتک ابد یا الله
 و در دو شریف اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد بعد کلمه
 معلوم است هر قدر که تواند بخواند بعد نماز ظهر سوره فتح و نیز اگر تواند منزل لائل الخیرات
 بخواند و بعد نماز عصر سوره عم یسار لون و صد بار آیه کریمه و بعد نماز مغرب سوره واقعه
 بعد نماز عشاء سوره ملک یا سجده و صد و یکبار یا حی یا قیوم برحمتک استغیث
 اول آخر و در بازده یا زده بار بحضور قلب تصور معنی بخواند و نیز صبح و شام سید الاستغفار

و صد بار درود شریف و صد صد بار این اسماء یا قاضی الحاجات و یا کافی المهمات
 و یا دافع البلیات یا حلال المشکلات و یا رافع الدرجات و یا شافی الامراض
 و یا مجیب الدعوات و یا ارحم الراحمین بخوانند طریق ختم خواجگان چشت برای هر
 وضو کرده روز و تقبیه بنشینند اول ده بار درود شریف بعد از آن سه صد و شصت بار این دعا
 بخوانند لا ملجأ ولا منجأ من الله الا الیه بعد سه صد و شصت بار سوره الم نشرح پستربا
 دعا رند کور سه صد و شصت بار بخوانند پس ده بار درود شریف خوانده ختم کند و حاجت از خدا
 سوال کند طریق ختم خواجگان قادر سیه بر حصول مهمات اول دو رکعت نفل بخوانند
 بعد از آن یکصد و یازده بار سوره الم نشرح بخوانند بعد از آن کلمه تجید یکصد و یازده بار و سوره
 یسین یکبار بعد از آن اگر ختم کلان خوانند سوره الم نشرح هزار و یازده بار بخوانند و اگر ختم
 خور خوانند یکصد و چهل و یکبار بخوانند بعد از آن در هر تقدیر درود شریف یکصد و یازده بار
 بخوانند و از خدا تقاضای مطلب بخوانند **فصل در بیان مانع راه سلوک**
طریق دفع آن بدانکه طالب حق را حدیث نفس و خطرات بی معنی و تفکرات لایعین
 و تشویشات خاطر مانع از راه سلوک است و این مرض سخت است بزرگان علاج آنها فرموده
 پس اگر طالب حق را در اشغال و نسبت قلبیه بلحوق و سادس فاسده فتوری واقع شود
 غسل کند و جامه نو بپوشد و استعجال خوشبو کند و در خلوت که از شور و شغب جدا باشد
 در آید و بنشیند و معوذتین و اخلاص فاتحه سه سه بار بخواند و سه بار استغفر الله **حسب**
ماکره الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تکرار نماید و سه بار اعوذ بخواند
 طرف کتف چپ قف زند بعد بر خاسته دو گانه ادا نماید و در اینجا اللهم طهر قلبی عن
 غیرک و نور قلبی بنور معرفتک ابد یا الله یا الله یا الله هر قدر که تواند تکرار نماید
 بعد بطرف چپ یا نور و بر است یا نور و در قلب یا نور ضرب کند چند کت تکرار کند
 و اگر باز خلجان خاطر شود فی الحال وضو کرده باز همین ذکر مشغول شود و اگر باز مشوش شود

همین گداز از الله تعالی در دوسه مرتبه تسکین قلب خود خواهد یافت پس بذكر کهنی اثبات
 بملاحظه لا فاعل الا الله ولا موجود الا الله مشغول گردد و رعایت مدوشه الحان شکر
 نگاه دارد و طریق دیگر آنکه بطریق معهوده سعی ازین چهار معنی یا الله یا فعال یا فاعل
 یا باسط گرفته بذكر سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفع نشود و خاطر
 ماند چند بار کهنی و اثبات بملاحظه مذکور مع شرایط در زش نماید و تصور کند و یقین داند که این
 وسوس خیر باشد یا شر که از موجودات و هستی هستند قایم بحق اند بلکه عین حق داند زیرا که
 جل نیز از بعضی ظهورات حق است و بگوید هو اول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن
 و هو کلش علیهم پس بلاشک باین تصور شوق و اشتیاق غلبه کند و همه خطرات
 محسوسه بیان در یافت کیفیت تفرقه با و علاج آنها بد آنکه باعث تفرقه
 و تشویش خاطر بچند وجه فرموده اند گاهی از فدا غلبه شوق و عشق هم میباشد صورتش آنکه
 عاشقان طالب وصال حق اند و آن حاصل نمی شود مگر بقبای طالب در ذات مطلوب و فنا
 موقوف است مبستی و تشریح خاطر بذات او تعالی چون بعضی طالبین بغلبه شوق در شوق
 ریاضت شاقه بر خود می نهند و نفس را یک سخت از لذذات و مالوفات باز میدارند و جو
 و عطش مفروض و ترک راحت اختیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن تشریح
 و انبساط و شوق که میداشته بسبب فتور جو اس مبدل بنغم و پریشانی میگردد و علاجش مطلق
 کردن نفس را و خواہشات مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن شوق و تشریح و مستی خود کند
 و یا باعث تفرقه صبر و نامردی است که نفس در ترک مالوفات جبارت نمیکند و تفرقه و تشویش
 رو میدهد علاجش پند است که همت مومن و طالب حق ریاضت و طاعت است و همت منافق
 و دشمن حق طعام و شراب مالوفات و لذذات است و طالبان حق جان و مال فدای حق
 میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میازند نفوذ بالبدن منہا و یا باعث
 تفرقه فکر نیست که شیطان بدیش انداخته میگردد و اندر السبوی نا امید می و وصول

در بعضی امور مرشد علاجش جمع کردن همت و خواندن لا تقنطلو من رحمة الله و یاد آوردن
 قصه حضرت موسی یا حضرت خضر علیهم السلام یا باعث تفرقه بقیه رک نفسانی که عظمت آن
 در طالب حق است از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس میخیزد علاجش کسر نفس است
 با اختیار ندلت که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و خلوت تصفیه نماید یا باعث تفرقه قلبی
 و اضطراب غمیت که هر چند خواهد که بمصفیه قلب و تجلیه روح مشغول شود نفس از فراق
 نمی شود پس سبب آن باختلال مزاج که اخلاط سوداویه بر دل هجوم کرده است علاجش
 تنقیه و تعدیل مزاج است بفضد و استفراغ یا باعث تفرقه نجاست که بکثرت احوادث
 و جنایات باشد علاجش مبالغه در تطهیر بدن و جامه است یا باعث تفرقه ارتکاب
 از ظلم و غیره بر مساکین و تلف حق اهل حق علاجش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه
 غذا حرام و مشتبیه باشد علاجش ترک آن و توبه و استغفار یا باعث تفرقه سحر و دیوانگی
 که از شیاطین باشد علاجش خواندن معوذتین و مشغولی بذكر یا الله یا الله هر قدر که
 تواند یا باعث تفرقه سوراخ نسبت مشایخ طریقه باشد علاجش رفع آن سبب است
 و نیز برای دفع هر تفرقه و تشوش نفسی و اثبات است با تطهیر بدن و جامه بملاحظه
 نفسی آن جهات در بیان طریق اربعین یعنی چله بدانکه اهل طریقت بر
 حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سبب و فواید کثیره این عمل در کتب سلوک موجود
 و این مختصر متحمل آن نیست طریقتش آنکه اول نیت خالص نماید یعنی محض رضای حق تعالی
 بتابعیت سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تجرد از ماسواالد و فراغ خاطر بنا بر عبادت
 و ذکر الله تعالی قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولاست که از فضل جمیع عبادت
 محروم نماید پس غسل کند و جامه نو بپوشد و خوشبو استعمال نماید پس تمام تاریخ ماه شعبان
 قبل از نماز عصر که وقت ادا بر نفل است اعوذ و بسم الله و معوذتین و کلمه تجید خوانده
 و استعانت و استمداد از روح مشایخ طریقت بواسطه در شد خود کرده داخل خلوت شود

و در صین و دخول بسم الله و لمحمد الله و الصلوة علی رسول الله بخواند و قدم راست بنهد
 بعد از اللهم افتح لی ابواب رحمتک گفته داخل گردد و دو گانه نفل بر نیت لقطع از اسوا
 و رجوع الی الله بگذارد و اگر بعد نماز عصر داخل شود نفل بخواند و متوجه بسوی قبله نشیند
 و فاتحه بار و احادی عام صلی الله علیه و سلم و مشایخ طریقت خود بخواند و از روحانیت ایشان
 در باب حصول استقامت استمداد نماید بعد از ذکر و شغل و مراقبه هر چه ویرا از مرشد خود
 رسیده باشد مشغول شود و شرایط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و
 قلت صحبت مع الانام و مواظبت بر طهارات و عبادات و تلاوت قرآن و درود شریف
 و ذکر دایم از ارکان و شرایط طریق خلوت است نگاه دارد و هیچ امر ازین امور تغافل
 نوزد تا فائده خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان شبهای طاق یعنی سبتم
 و سبت سویم و سبت پنجم و سبت هفتم و سبت نهم را زنده دارد تا از برکات لیلته بهره
 بهره یابد و در شبهای دیگر تا ثلث شب بیدار باشد و ذکر گویان در خواب رود چون
 ثلث آخر رسد بر خاسته جلد استنج و وضو نموده تهنیت ادا نماید و بذكر و شغل و مراقبه مشغول
 شود تا صبح چون هلال شوال نمودار شود بعد نماز مغرب دو گانه شکرانه ادا کرده
 از خلوت بیرون آید شرایط خلوت بدانکه مجتهد طریقت حضرت جنید بعد از اذ
 قدس سره چند شرایط خلوت بیان فرموده اند یکی دوام وضو هر گاه که بشکند باز همانوقت
 وضو نماید که این معنی موجب تشریح و تورات نیت قلب است دویم دوام صیام و فقط
 قبل از مغرب و اکل طعام بعد عشاء اگر خاطر مشوش نشود و الا ما بین مغرب عشاء
 بخورد سویم تغلیل طعام لازم داند ثلث معده خالی دارد و اگر تواند ازین هم کم کند
 بخند آنکه از غایت ضعف التشریح و نشاط از دست برود و لذت در عبادت ننماید
 غرض تغلیل غذا مورث رقت قلب صفائی دل است و مقوی قوت ملکیه است و تجلب اول
 الهیه است کما ورد الجوع طعام امد چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله تعالی بس کلام را

باید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا بضرورت شرعی که پیش آید یا حاجتی بس با خادم بقدر
 ضرورت کلام کند بلکه بجز خادم خود کسی در خلوت راه ندهد زیرا که خاموشی شمر حکمت است
 و تکلم کلمات غیر ضروریه نوزانیستی که سبب ذکر حاصل میشود بر باد میدهد پنجم دوام ذکر و مراقبه
 و ملاحظه اناجلیس من ذکر کنی بوجهیکه هرگز غفلت راه نیابد و عرض از خلوت همین است
 ششم نفسی خطرات و دفع حدیث نفس است پس جید بلیغ کند که خطر غیر اسد نیک باشد تا
 در دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب مکرر سازد و فائده خلوت
 بر باد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود به تمام ادوا اعتقاد آنکه این همان منظر حق است که
 اول تعالی برای افاضه فیض خود بر من مقرر فرموده و از همین راه وصول با جناب دیدن
 مستعین شده پس همیشه بوصف محبت و تسلیم بجانب او متوجه باشد تا در وازه فیض بر وضوح
 گردد و بیچگونه اعتراض بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب راه حق گردد و نفوذ یابد
 من الحور بعد الکور کلمات پند و وصیت طالب حق را باید که اول تحصیل آنرا
 ضروریه بتصحیح عقاید فرقه ناجیه نماید و اتباع کتاب و سنت و آثار صابح با بعد از آن
 تزکیه و تخلیه نفس از زرایل شاید چنانچه بزرگی میفرماید رباعی خواهی که شود دل تو
 چون آئینه * ده چیز برود کن از درون سینه * حرص اهل و غضب دروغ و غیبت *
 بخل و حسد و ریاء کبر و کینه * و باز تجلیه اشاره تحصیل اوصاف حمیده است که منازل سلوک
 بنماید چنانچه رباعی ثانی ارشاد بآنست رباعی خواهی که شوی بمنزل قرب معتم *
 نه چیز بنفس خویش فرما تعلیم * صبر و شکر و قناعت و علم و یقین * تقویین و توکل و
 رضا و تسلیم * فائده و نیز سالک باید که بر او امر شریعت است حکام دارد و از ممنوعات
 بپرهیزد و تقوی بر پرهیزگاری اشعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاه دارد و از
 منہیات و مشبهات احتراز نماید و اگر گناهی بطهور آمده باشد زود توبه کند و با استغفار و اعمال
 نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر ندارد و نماز پنجگانه را با جماعت درسی او نماید و

خور البعد ادر فالین و اجیات و سنن و شغل باطن گذارد و برزیا و بی نواصل و او را در پند
 بلکه شغولی باطن را فرض دایمی داند و گاهی غافل نشود چون ذوق و لذت بدان یابد
 شکر آبی بجای آورد و اندک را بسیار شمارد و هر عمل را برای رضای خدا تعالی کند و از کشف و
 کرامات لذت نگیرد بلکه برآر باشد و در حالت بسط شاگرد باشد و در شریع در آن حال
 نگذارد و چون قیض شود دل تنگ و مایوس نگردد و در کار باشد و در جمیع عبادات خود را
 متهم داشته در ادر آن خود را مقصر داند و احوال باطن را با جاہل ظاهر نکند و سخن تصوف را
 بر ملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تلوین
 طبع دور باشد و از دنیا و مافیها من گله الوجود بدل تارک باشد و الا اذ کار و شغال برآرد
 بجای نیاید دل آینه است از تالین غیر الله نگذارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است
 پناه جوید و وقت را ضیعت شمارد از غفلت بر باد ندهد که فائت را قضا نشود و در راقم
 مردان نهند و عجم و شادی این و آن را یکسو نهند که این حجاب است و از صحبت نا جنس
 خلاف شرع و منکر فقر و مبتدعه بگریزد و از درویش جاہل خلاف شرع که بر وفق سنت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد دور ماند اگر چه از و کرامات و خرق عادات بظهور آید
 و با آسمان پرد و از مردمان بقدر ضرورت اختلاط کند و پیر نیک بد بکشد و پیشانی
 پیش آید و مردمان بعجز و انکسار معامله کند و نیستی و سستی را شعار خود سازد و آخر این
 بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع در کار خود
 سرگرم باشد و تشویش را بدل راه نهد همه امور پیش آید از حق اند و دام پان آن باشد تا خطره غیر پیشانی
 و نفع رسائی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت خالص کند بعد از آن
 بعمل آرد و در خوردن و نوش از اعتدال نرود نه چندان زیاده که کسل آرد و نه آنقدر کم که
 صفت از عبادت بازماند علی بن ابی طالب در هر امر از افراط و تفریط بر سر زد و اگر نفس را
 بقدر جرب همی از کار می هم گریست بهتر است که قوت از کسب زد و اگر توکل کند هم زیبا

ولایق باشد بشرطیکه از کسی طمع ندارد و دل از تعلق غیر الله پاک دارد و از هیچ کس بی امید
 و ترس بجز حق تعالی ندارد و با سوائش نگیرد و در طلب حق بی آرام و بی راحت و مضطرب
 و هر جا که باشد با خدا باشد و بر پیش و کم نعمت الهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و
 معیشت دل تنگ نشود بلکه فقر و عزت خود در آن داند و شکر بجا آورد که این منسوب انبیاء
 و اولیای است که مرا عنایت فرموده اند و متعلقان خود بر حق و تملطف و مهربانی معامله کنند
 و بر نافرمانی شان درگذرد و عذر آنها بپذیرد و از غیبت مردمان اجتناب نماید و عیب
 مردم بپوشد و عیب خود را در نظر دارد و همه مسلمانان را از خود فضل داند و با کس صحبت و
 جدال نکند اگر چه حق بجانب او باشد و همان نوازی و مسافر پروری را پیشه خود سازد
 و بصحبت غربا و مساکین راعب باشد و در خدمت علما و صلحا عزت و حرمت خود داند
 اینچه میسر آید بمبصرش صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق دل با هیچ چیز ندارد و وجود
 و عدم را برابر داند و لباس فقر را دوست دارد و هر قدر که طعام و لباس میسر آید قانع بر آن
 باشد و ایشا را پیشه خود سازد و گوشه نشینی را که طعام الله است محبوب دارد و کم خندد و بسیار
 گریه و از عذاب الهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد و موت را که بیخ کن ماسوائ است
 هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است پناه جوید و بهشت را که مقام صالحان
 است بطلبید و محاسبه ابر خود لازم گیرد و محاسبه روز بعد مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند
 و محاسبه آنرا گویند که حساب کند که در شب و روز از من چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر من
 شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال اکل حلال را شعار خود سازد و در مجلس
 نزل الهی و غیره غیر مشروط حاضر نشود و از رسوم جاهل بپذیرد و دوستی و دشمنی و خشم و
 خوشنودی برای خدا بود و کوتاه دست و کوتاه طمع باشد شرمگین و کم گو و کم رنج و صانع
 و بسیار طاعت و نیکو کار و نیکو رفتار و با وقار و برود بار باشد و بس این است نشان نیکو
 خوشی را و صاف پسندیده و نیز هر که این حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نبرد

جلال الدین بخاری از مخدوم جهانیان جهان گشت از خواجه نصیر الدین روشن چراغ
از سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد بدونی از خواجه فرید الدین
شکر گنج مذکور تاسرور عالم صلی الله علیه وسلم سلسله علیہ قادر یہ قدوسیم
و نیز حضرت قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را اجازت و خرقہ طریقیہ قادر یہ از پیر خود
درویش محمد بن قاسم اودهی از سید بدین بھراچی از سید اجل بہرائچی از مخدوم
جهانیان جهان گشت از سید جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عینی از شیخ
عبید بن ابوالقاسم از شیخ ابولمکارم فاضل از شیخ قطب الدین ابوالخیت از شیخ
شمس الدین علی الفلح از شیخ شمس الدین صداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبدالقادر
جیلانی از شیخ ابوسعید مخزومی از شیخ ابوالحسن قرشی علی الہنکاری از شیخ ابوالفرح
طوسی از عبدالواحد بن عبدالعزیز تیمی از شیخ ابوبکر شبلی از شیخ منیر اجادوی
از شیخ سری سقلی از شیخ معروف کرخی از داود طائی از شیخ صیب عجمی از امام حسن
از امیر المؤمنین علی کرم الله وجہہ از سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایضاً
و نیز فقیرا درین طریقیہ قادر یہ اجازت از مرشد م حضرت مولانا میا نجو نوز محمد جنجیانی
از حاجی عبدالرحیم شہید لایبی از سید رحم علی شاہ از سید عبدالرزاق از سید
عبدالحی از سید محمد غوث از سید ابومحمد از سید شاہ محمد از سید فیض الاعظم
از سید الیاس مغربی از سید عبدالحق مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدوسی
از سید عبدالقادر راسی از سید عبدالوہاب از سید موسی از سید زاہد از سید
زین الدین از سید عبدالرزاق از غوث نقلیین عبدالقادر جیلانی تاسرور عالم
صلی الله علیه وسلم سلسله علیہ نقشبندیہ قدوسیم و نیز حضرت
میران اجل بہرائچی از مرشد خواجه شاہ عبدالحق و پیران از خواجه عبدالداہر از خواجه
مولانا یعقوب جرجانی از خواجه ملا والدین عطار از خواجه بہار الدین نقشبندی

ع
از حضرت قطب العالم
اجازت از حضرت ابوبکر شبلی
از شاہ سوسے
از شیخ احمد حبیبی
از عبدالقادر
از محمد حسن از
از ابومصلح از
غوث نقلیین
عبدالقادر جیلانی
تاسرور عالم صلی الله علیه وسلم
علیہ وسلم ایضاً
و نیز حضرت غوث
نقلین از ابومحمد
از سید عبدالحق
سید زاہد
از سید موسی
از سید احمد قدوسی
از سید عبدالقادر
راسی از سید عبدالوہاب
از سید موسی
از سید زاہد
از سید
زین الدین از سید
عبدالرزاق از غوث
نقلین عبدالقادر
جیلانی تاسرور
عالم صلی الله
علیہ وسلم
سلسله علیہ
نقشبندیہ
قدوسیم و نیز
حضرت میران
اجل بہرائچی
از مرشد خواجه
شاہ عبدالحق و
پیران از خواجه
عبدالداہر از
خواجه مولانا
یعقوب جرجانی
از خواجه ملا
والدین عطار
از خواجه بہار
الدین نقشبندی

از خواجه

از خواجه

سلسله کبرویه قدوسیہ دینار شیخ جلال الدین بخاری احازت طریفہ کبریہ
 از شیخ حمید الدین سمرقندی از شمس الدین بن ابومحمد بن محمود بن ابراهیم بن ابوشیخ نعمانیان
 خالدی از شیخ احمد بابکمال خجندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابوالنجیب
 سهروردی از شیخ احمد غزالی از ابوبکر نساج از ابوالقاسم گرگانی از فواجیه ابومعین
 مغربی از ابوعلی کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفه جنید بغدادی

تاسرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم		مناجات	
خداوند ابا بن پیران عظام	بوقت مرگ کن یا نجیب انجام	بجق آل ازواج و باصحاب	بجمله اولیا ابدال واقتاب
بغوث و فرد و ابرار و باوتاد	بغشاق و عباده و بزهاد	ز دست نفس کافر کیش خونخوا	آله العالمین مارا نگہ آ

بخود مشغول دار اندر حیاتم
 اگر میرم بده یارب انجام

نظم خاتمه از بنده حقیر محمد حسین مختار

جان جام دو عالم هست او	اوست در کلبای علم رنگت	شد بطلت کا دل او نزل	شد علی گاہ او هر طور دل
رحمتش در صورت خیر البشر	آمده مارا بدیہ سببر	شد قبول عین ما او تا ابد	گر قبول با قبول او بود
گر قبول حق تو خواهی ایچو اہ	بشنوا زمین نکتہ های جزعیا	دست خود در کا دل یار شو	دانا با درد و غم یار شو
اگر گوئی چون بود اینها حصول	گویت با اہل دل اری ندول	گر میسریت اہل در دل	در طلب ہر گز نباشی منحل
بہر دولت برای خویش گم	بصانف محمد پیش گیر	گر نباشی منطیع نعم آن	این ضیاء قلب کن در زبان
بہر محنت با ازان پیدا شود	بس محبت با ازان پیدا شود	بشنوا زمین آنکندہ نعمت	ت حاجی آمدہ اللہ است
سدا محمدین ضیاء قلب ما	طبع گردین فی فیض ورا	اگر نباشی در دست آن	اگر نباشی در دست آن
سزاوار است میدان کا	خوشندہ	بظہر چشمش	بظہر چشمش

بیت
 یا خیر

